



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب چهارم



فهرست مطالب

- سوال ۱: برایم شبهه شده که عذاب‌های وحشتناکی که برای کفر یا معصیت در قرآن کریم آمده (استغفروا الله) معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد و گویا برای ترساندن است. لطفاً راهنمایی کنید. ۳.....
- سوال ۲: آیا عذاب دوزخ واقعاً آتش است یا خداوند برای این که ما بترسیم و درک کنیم آتش را وسیله عذاب معرفی کرده است؟! ۵.....
- سوال ۳: اگر خلیفه دوم گفت «حسبنا کتاب الله»، در امتحان پیروز شد؛ چون پیامبر اکرم (ص) عمرش را صرف رساندن کتاب کامل به مردم کرده بود. لطفاً پاسخ دهید. ۷.....
- سوال ۴: در ارتباط سوره‌ی کوثر با حضرت فاطمه علیها السلام مستند بگوئید؛ مخالفان مدعی هستند که منظور قرآن کریم است؟! ۹.....
- سوال ۵: متون دینی را به می‌توان به گونه‌های متفاوت قرائت، فهم و تفسیر کرد، لذا قرائت‌های کثیر پیدا می‌شود، حال کدام یک را مبنای عمل قرار دهیم و اگر به این کثرت فهم قائل نباشیم، آیا دگماتیسم پیش نمی‌آید؟! ۱۱.....
- سوال ۶: تفسیری از آیه شریفه (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) و تضاد آن با فیلترینگ اینترنت را بیان نمایید. ۱۳.....
- سوال ۷: چرا در قرآن و آموزه‌های دینی، ازدواج با حوریان بهشتی فقط به مردان وعده داده شده است، آیا برای زنان چنین نعمتی نیست؟! ۱۵.....
- سوال ۸: آیه «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا... - الإسراء، ۱۶» برایم شبهه شده که مگر خداوند متعال امر به فسق می‌کند؟! ۱۷.....
- سوال ۹: چرا در قرآن کریم به صراحت به امامت ۱۲ امام تصریح نشده است که این همه شبهه به وجود نیاید؟! ۱۹.....
- سوال ۱۰: چرا طبق آیات قرآن و ...، برخی از انبیا و معصومین استغفار می‌کردند؟ چطور می‌شود پیامبری گناه‌کار باشد؟ ۲۱.....
- سوال ۱۱: من مستبصر هستم و شبهاتی برایم پیش آمده است. آیا به قرآن چیزی اضافه و کم شده است؟ آیا حرف‌های معصومین همه درست است و علم الهی و قرآنی است؟ آن چه در فضیلت ایشان بیان شده، همه بیان خودشان است؟ ۲۳.....
- سوال ۱۲: دکتر غ.ن در وبلاگش نوشته: منظور از کوثر در قرآن کریم، حضرت علی علیه السلام و نه فاطمه زهراء علیها السلام و دلایلی نیز اقامه کرده است - نظر شما چیست؟ ۲۶.....
- سوال ۱۳: طبق احادیث حضرت مهدی (عج) وقتی ظهور می‌نمایند که جهان را بی‌عدالتی و فساد گرفته باشد! حال باید فساد کرد تا ایشان بیاید، یا در احادیث نقل شده اشکالی هست. ۲۸.....
- سوال ۱۴: آیا درست است که آتش جهنم برای سادات حرام است و سادات گناهکار در «زمهریر» که سرد است عذاب می‌شوند؟ ۳۰.....

- سوال ۱۵: معجزه عصر ما چیست؟ لابد می‌گویید: قرآن کریم. خب ما که عربی بلد نیستیم و فرق یک جمله عربی با یک آیه را تشخیص نمی‌دهیم..... ۳۱.....
- سوال ۱۶: خداوند متعال در قرآن کریم (السجده، ۵) فرموده که دنیا پس از ۱۰۰۰ سال به پایان می‌رسد، اما اکنون ۱۴۰۰ سال فقط از اسلام گذشته است؛ آیا این نشان از تناقض ندارد؟..... ۳۳.....
- سوال ۱۷: تفسیر آیه (لا اکراه فی الدین ...) را که مورد برداشت‌های متفاوت و گاه سوء استفاده‌ها قرار گرفته است توضیح دهید؟..... ۳۴.....
- سوال ۱۸: قرآن خرافه‌گرایی بسیار دارد، از جمله بیان وجود جنّ، که حتی سوره‌ای به این نام دارد - پاسخ این شبهه رایج شده علیه قرآن چیست؟..... ۳۶.....
- سوال ۱۹: گوساله سامری که از طلا و نقره ساخته شده بود صدای گاو می‌داد! می‌گویند: آخر کدام انسان عاقلی این را قبول می‌کند که مجسمه صدای گاو بدهد؟! پاسخ چیست؟..... ۳۷.....
- سوال ۲۰: در آیه‌ای می‌فرماید: به جهنمیان گفته می‌شود که مگر برای شما رسولی نیامده بود، پس چرا اطاعت نکردید؟ در حالی که برای ما و برای خیلی‌های دیگر رسولی نیامده است؟..... ۳۸.....
- سوال ۲۱: آیه ۳۸ سوره یس که خداوند می‌فرماید که خورشید در مدار خودش حرکت می‌کند. ولی بشر کشف کرده که خورشید حرکت نمی‌کند و ثابت است. یعنی خود آفریننده نمی‌داند که زمین به دور خورشید می‌چرخد نه خورشید به دور زمین؟..... ۴۰.....
- سوال ۲۲: تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید... - الحجرات، ۶» و هر چه در این مورد می‌دانید را بیان نمایید..... ۴۲.....
- سوال ۲۳: قرآن کریم تصریح دارد که علم غیب نزد خداست و به کسانی که می‌پسندد (مانند رسولانش) می‌دهد. اما در واقعیت کسانی رادیده‌ایم که بدون هیچ اعتقادی به خدا و دین پیشگویی صحیح کرده‌اند؟..... ۴۳.....
- سوال ۲۴: عده‌ای از دوستان اهل سنت می‌گویند: آیه تطهیر در خصوص همسران پیامبر اکرم(ص) است، لطفاً توضیح دهید..... ۴۵.....
- سوال ۲۵: چه کنیم تا رزق و روزی ما زیاد شود؟ آیا به غیر از نصایح عقلی، راه کار معینی در قرآن کریم بیان شده است؟..... ۴۶.....
- سوال ۲۶: در قرآن تصریح شده است که انسان حتی نمی‌تواند یک مگس خلق کند، اما امروز در همین اصفهان گوساله‌ی شبیه‌سازی خلق کرده‌اند و یا چیزهای دیگری که دانشمندان درست می‌کنند(!؟)..... ۴۸.....
- سوال ۲۷: از بزرگی شنیدم که وحی به انبیای الهی فقط توسط حضرت جبرئیل نازل نمی‌شده و طرق سه گانه (ارتباط مستقیم، و رای حجاب و رؤیا) داشته است، لطفاً توضیح دهید..... ۵۰.....
- سوال ۲۸: در قرآن، در مورد آفرینش انسان سه نوع مطلب وجود دارد (آب، گل و خاک)؛ پاسخ این تناقض چیست؟..... ۵۲.....
- سوال ۲۹: خلقت آسمان‌ها و زمین در شش روز بوده (السجده، ۴) یا هشت روز (۹ تا ۱۲ فصلت) و پاسخ این تناقض چیست؟..... ۵۴.....
- سوال ۳۰: خدا بر دل و گوش را مهر می‌زند (البقره، ۷) به چه معناست؟ اگر یعنی دیگر حقیقت را نمی‌فهمند، با هادی و رحمان بودن خدا منافات ندارد؟..... ۵۶.....

سوال ۱: برآیم شبهه شده که عذاب‌های وحشتناکی که برای کفر یا معصیت در قرآن کریم آمده (استغفروا الله) معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد و گویا برای ترساندن است. لطفاً راهنمایی کنید.

(کارشناسی/ اصفهان) (۸ فروردین ۱۳۹۲)

در متن سؤال آمده: فرض کنید کسی را در دنیا به خاطر جرمش داخل تنوری بیاندازند...؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معیار عقلانیت و منطق چیست و عذاب‌های الهی با کدام معیاری معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد؟ با معیار امیال، خوش‌آمدها و بدآمدهای ما، یا با معیار حکیمانه‌ی خلقت؟

بشر خود را دوست دارد و بالتبع مایل است که هر کاری کرد [چه بد و چه خوب]، نتیجه‌ی بد و ناخوشایندی نداشته باشد و یا اگر دارد نیز کوتاه مدت و گذرا باشد. از این رو یهودیان اهل معصیت نیز برای راحتی وجدان خودشان و یا اطمینان دادن به دیگران می‌گفتند: ما یا اصلاً عذاب نمی‌شویم و یا فقط مدت کوتاهی معذب خواهیم بود! اما حقیقت و واقعیت موجود چنین نیست.

الف - نظام خلقت هم علیمانه و حکیمانه است و هم عادلانه. [عادلانه یعنی هر چیزی در جای خودش قرار دارد]. لذا چه در عالم ماده و چه فراسوی آن نظامی منطقی براساس علت و معلول - تأثیر و تأثر - عمل و عکس‌العمل - ظاهر و باطن - صورت و معنا و ... حاکم است که اگر چنین نبود، حتی کشف یک قانون ریاضی، فیزیک، طبیعی و تجربی نیز ممکن نبود، چرا که اساساً نظامی نبود. پس اگر اعتقادات و رفتارهای ما صورت، باطن، اثر و نتیجه‌ای نداشته باشد باید گفت که غیرمنطقی و غیرعقلانی به نظر می‌رسد، نه اگر باطن و آثاری داشت؛ و البته که باطن و نتیجه‌ی کار خطا بیان شده است تا انسان بداند، بترسد و مرتکب نگردد.

حتی رحمت و واسع‌ی الهی و غفران بی‌کران او نیز بر اساس علم، حکمت و نظم است و کاری اتفاقی، شانسی و همین‌طوری انجام نمی‌پذیرد.

ب - مشکل اساسی عموم ما این است که فرض کرده‌ایم خدایی قهار آن بالا نشسته که پس از مرگ به برخی سیب و پرتقال و حوری جایزه می‌دهد و برخی دیگر را نیز در تنور آتش جهنم می‌اندازد! در صورتی که چنین نیست، بلکه همان نظام خلقت است که در دوره‌ای از حیات صورت باطنش در پشت صورت ظاهر و جسمیتش نهان می‌ماند [مگر برای انسان بصیر و عاقل] و در دوره‌ای دیگر رخ می‌نماید.

در آخرت بواطن بیرون می‌ریزند؛ لذا یکی از نام‌های حیات اخروی در قرآن کریم «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» - روزی که اسرار بیرون می‌ریزد» یا رازها فاش می‌گردد می‌باشد.

ج - نظم حاکم بر اجسام، خواص و قوانین مترتب بر آنها در همین دنیای مادی نیز همین‌طور است. پوست و گوشت انسان لطیف و زیباست، آتش نیز حرارت دارد و گرمازا و روشنی بخش و زیباست و انسان نیز بدان نیاز دارد، اما باید برخورد درستی با آن داشته باشد. لذا اگر کسی دستش را روی آتش بگیرد، حتماً می‌سوزد و نمی‌تواند بگوید که این غیرعقلانی و غیرمنطقی است که کسی به خاطر یک خطای کوچک که اصلاً شاید غیرعمد هم باشد، این چنین آتش بگیرد.

قوانین روح و عالم فراماده نیز همین‌طور است. ظاهر ربا با هیچ تجارت دیگری متفاوت نیست، ظاهر زنا با هیچ مجامعت دیگری متفاوت نیست، ظاهر خوردن مال یتیم، اموال دیگران یا لقمه‌ی حرام با خوردن هیچ مال حلالی متفاوت نیست، کسی در ظاهر کباب حرام آتشی نمی‌بیند (مگر اهل بصیرت)، لذا فرمود که باطنش آتش است و شما دقت کنید که آتش به شکم‌های خود می‌ریزد، پس اجتناب کنید - مثل این است که به کسی بگویند: این ماده‌ی شیرینی که می‌خوری و لذت می‌بری، زهر زنبور یا عقرب است - اعما و احشای را ویران کرده و تو را به هلاکت می‌کشاند، پس مراقب باش.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (النساء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

در نتیجه باید از خدا تشکر نمود که حقیقت اعمال و اثر آنها را به ما شناسانده است تا برخوردمان با هر موضوعی عاقلانه و منطقی باشد، نه این که او را محکوم به (العیاذ بالله) خشونت یا عذاب غیرمنطقی بودن نمود.

ج - خداوند متعال فرمود تو بر اساس اعتقادات و افعالت در مسیر حرکت هستی، یا به اسفل السافلین که آتش است هبوط پیدا می‌کنی و یا به اعلیٰ علیین که هستی و کمال است صعود می‌یابی و بهشت و جهنم جایگاه استقرار این دو گروه است و من نیز تو را با عقل، فطرت، نبی، کتاب، امام، موعظه، علم و ... هدایت می‌کنم تا رشد یابی، لذا با اراده‌ی خود راه سقوط را نیما.

پس بدانیم که خداوند رحمان و رحیم کسی را به جهنم نمی‌برد، بلکه این خود انسان است که عامداً و عالماً به خاطر پیروی، اطاعت و بندگی هوای نفس، خود را به مهلکه می‌اندازد و جان خویش را به آتش می‌کشانند؛ درست مثل کسی که در عالم ماده خودشوزی می‌کند. لذا فرمود: در عذاب به کسی حتی به اندازه‌ی مثالی ظلمی نمی‌شود و بیش از آنچه خودش کسب کرده به او چیزی داده نمی‌شود، پس این خود شخص است که به خودش ظلم می‌کند؛ اما در ثواب بیشتر از کرده‌اش می‌دهند، چون پاداش کریم، کریمانه است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۰)

ترجمه: در حقیقت خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذره کار] نیکی باشد دو چندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد.

جدید - پاسخ‌های کوتاه:

سوال - ۲۰۰ / کرج: آیا زیارت حرم معصومین^(ع) در عتبات با توجه به نم‌گذاری‌ها خودکشی نیست؟ آیا این کشته شدن‌ها به نفع اسلام است؟

سوال ۲: آیا عذاب دوزخ واقعاً آتش است یا خداوند برای این که ما بترسیم و درک کنیم آتش را وسیله عذاب معرفی کرده است؟! (مهندس صنایع/تهران) (۱۳ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شاید وقتی یک سؤال یا شبهه‌ای در ذهن ایجاد می‌گردد، شخص گمان نماید که آن سؤال یا شبهه بدون هیچ ارتباط و نقشی از بیرون فقط در ذهن خودش ایجاد شده است؛ اما وقتی مشاهده می‌شود که در یک برهه‌ی زمانی معینی سؤال و شبهه‌ی مشابه رایج شده است، این ذهنیت به وجود می‌آید که احتمالاً موضوع هدف ضدتبلیغ قرار گرفته است؛ و با رجوع به سایت‌ها، رسانه‌ها یا گفتارهایی که مأموریتشان ضدتبلیغ است، ذهنیت به اثبات می‌رسد. لذا اغلب قبل از پاسخ سؤال تذکراتی لازم می‌آید.

دقت شود که از دیرباز (به ویژه عصر یهود پس از رحلت حضرت موسی (علیه‌السلام))، این شیوه (تاکتیک) دنبال می‌شده است که وقتی می‌دیدند نمی‌توانند اعتقادات و باور کلام وحی یا رسول وحی را از مردمی بگیرند، سعی در تحریف آن می‌کردند. در آن زمان نیز یهودیان می‌گفتند: ما یا عذاب نمی‌شویم و یا در نهایت عذاب کمی برای چند روز کوتاهی خواهیم داشت.

اکنون نیز به جای آن که گناه یا اثر سوء آن در ساختار شخص و جامعه را مورد مطالعه عقلی، علمی و بحث و گفتگو قرار دهند، مقوله‌ی سختی بازتاب گناه، یعنی معذب شدن در حیات اخروی و دوزخ را زیر سؤال برده و سعی دارند القا کنند که یا راست نیست یا اگر هست، فقط برای تهدید می‌باشد و حقیقتی ندارد.

بدیهی است که این شبهات برای این رایج می‌شود که اذهان عمومی ترسی از گناه نداشته باشند و بالتبع آلوده شده و گناه (فعل بد در مخالفت با اوامر و احکام الهی) در جامعه رایج گردد.

در چنین شرایطی، خوب است هر شخصی که با چنین سؤالات یا شبهاتی [در ذهن خود یا در جامعه] مواجه می‌شود، سریعاً آن را حلاجی کرده و چند سؤال را برای ذهن خود یا دیگران مطرح نماید. مثل:

الف - اگر خدایی نباشد (که هست)، دیگر بحث از بهشت و دوزخ، صواب و گناه، ثواب و عقاب معنایی ندارد. پس این سؤال فقط برای کسانی می‌تواند معنا، مفهوم و ارزش فکر، مطالعه و تحقیق داشته باشد که به خدا و قیامت اعتقادی دارند.

ب - حال که اعتقاد داریم خدا هست و قطعاً خداوند هستنی محض، کمال محض، غنای محض و خیر محض است و منزّه (سبحان) از هر کاستی، نیستی، ضعف و خطا می‌باشد؛ او علیم، حکیم، عادل و قادر است ... آیا ممکن است فرقی بین عاقل و جاهل، کافر و مؤمن، ظالم و مظلوم، متقی و مفسد و ... قائل نباشد؟ آیا ممکن است اعتقادات و اعمال هیچ اثری بر وجود انسان نداشته باشد و هیچ گاه آن اثر ظهور نکند؟

«... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...» (الرعد، ۱۶)

ترجمه: ... بگو آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند ...

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: [آیا مشرک، کافر و ظالمی که در آیه‌ی قبل اشاره شده بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند تنها خردمندانند که بپذیرند.

ج - آیا ممکن است خدا [العیاذ بالله] دروغ بگوید؟! خدای دروغگو چه فرقی با سایر خدایان دروغین و دروغگو دارد؟!

د - آیا خداوند متعال، سبحان و غنی، به دروغ گفتن نیازمند شده بود؟!

یک حکایت از مباحثه با کشیش:

از کشیشی پرسیدم: چرا خدا باید در قالب و ماهیت حضرت مسیح^(ع) به دنیا آید؟ گفت: چون می‌خواست بندگان را هدایت کند و دید از سنخ آنها نیست، پس این کار ممکن نمی‌گردد مگر آن که به شکل مردمان درآمده و متولد شود! به او گفتم: اولاً چه خدای بیچاره‌ای! آیا علم و حکمت او راه دیگری مثل ارسال انبیایی که از جنس و سنخ مردم باشند و انزال وحی برای او نگذاشته بود؟ و ثانیاً بندگان نیز درس خوبی به او دادند تا دیگر از این کارها نکند. گفت: چه درسی؟ گفتم: به صلیب کشیدند و گفتند: دیگر از این کارها نکن و این طرف‌ها پیدایت نشود.

ادامه‌ی مطلب:

پس اگر به خدا اعتقادی داریم و در مورد او سخن می‌گوییم، باید با در نظر گرفتن خدایی او باشد. بدیهی است که خدای نیازمند، آن هم نیازمند به دروغ، دیگر خدا نیست. از یک بنده‌ی ضعیف نیز ضعیفتر است، چرا که دروغ از ضعف و ناتوانی شخص و از بیچارگی دروغگو برای رسیدن به هدف نشأت می‌گیرد.

ه - با همین سؤال یا شبهه‌ی ساده، می‌خواهند صحت و حقیقت و وحی بودن قرآن کریم را زیر سؤال ببرند. چرا که وقتی القا کنند: جهنم و عذاب‌های آن چنانچه در قرآن تصریح شده نیست! دو حالت بیشتر نمی‌ماند: یا خدا برای تهدید نیازمند به دروغ شده و دروغ (العیاذ بالله) گفته است - یا اگر خدا دروغ نمی‌گوید، پس آیات قرآن کریم وحی نیست و تحریف شخص و اشخاص می‌باشد.

در سوره‌ی طور، پس از پنج قسیمی که به عظمت خلقت خدا متذکر می‌شود تا بدانند نظام خلقت بی‌هدف نیست و حکیمانه است، تصریح می‌نماید: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ - به درستی که عذاب پروردگارت واقع‌شدنی است».

ز - خداوند متعال در قرآن کریم، جهان خلقت را از پایینترین مرتبه‌ی وجود که مادی آن حیات دنیوی و جرم‌دار است و روحانی آن آتش عذاب است (نه آتش دنیا)، تا بالاترین مرتبه‌ی وجودی جسم و روح که مقام محمود می‌باشد و در سدره المنتهی جای دارد توصیف نموده است. در واقع از اسفل السافلین وجود تا اعلیٰ علیین وجود، پس نه تهدید است، نه دروغ است، نه جوسازی است، نه شایعه است و نه امری نشدنی. بلکه حقیقتی است که حتماً واقع می‌گردد.

در خصوص عذاب جهنم مباحث متعددی مطرح و درج شده است و از جمله می‌توان ذیل می‌باشد (حتماً مطالعه فرمایید تا موضوع روشنتر گردد):

برایم شبهه شده که عذاب‌های وحشتناکی که برای کفر یا معصیت در قرآن کریم آمده (استغفروا الله) معقول و منطقی به نظر نمی‌رسد و گویا برای ترساندن است. لطفاً راهنمایی کنید.

سوال ۳: اگر خلیفه دوم گفت «حسبنا کتاب الله»، در امتحان پیروز شد؛ چون پیامبر اکرم (ص) عمرش را صرف رساندن کتاب کامل به مردم کرده بود. لطفاً پاسخ دهید. (لیسانس حقوق/تهران) (۱۴ فروردین ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مگر هر کسی مدعی شود که من دیگر یک کتاب در اختیار دارم و هیچ نیازی به معلم، استاد، راهنما، مربی، الگو، مفسر و ... ندارم، نشان از پیروزی اوست؟ امروزه بسیاری از مسلمین اهل سنت و بیش از آنان وهابی‌ها طرفدار همین شعار هستند، آیا همه عالم، دانشمندان، فرزانه، نابغه، متقی و... هستند. در حالی که کتاب خدا در هر خانه و روی هر تاغچه‌ای وجود دارد؟

اگر امروزه کسی یک کتاب ریاضی یا فیزیک بخرد و سپس مدعی شود که چون کتاب در اختیار دارم، نیازی به مدرسه، دانشگاه، استاد و مربی ندارم، می‌گویند: در امتحانات پیروز شد؟! یا فقط راجع به قرآن کریم چنین می‌گویند؟!

این که رسالت پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) رساندن سالم و کامل وحی به دست مردم بود و در این رسالت موفق شد و دین خدا را سالم و کامل ابلاغ نمود، دلیل نمی‌شود که همه‌ی مخاطبین نیز دین را کامل و سالم دریافت نموده باشند و در درکشان هیچ ضعفی و در علمشان هیچ نقصی و در تقوا و عملشان هیچ قصور و تقصیری وجود نداشته باشد.

الف - کتاب به تنهایی نازل نشده بود که به تنهایی کفایت کند. بلکه فرمود: رسول، کتاب و میزان را با هم ارسال نمودم تا بتوانید در خود و در جامعه قیام به قسط کنید.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

لذا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: (از این سه محور هدایت) من از میان شما می‌روم و دو ثقل گرانبهای دیگر که عبارتند از کتاب و اهل بیت^(ع) را بین شما می‌گذارم و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به من پیوندند.

ب - اگر «حسبنا کتاب الله» اصل درستی بود، دیگر به غدیر و اخذ بیعتی همگانی و تا آخرالزمانی نیازی نبود. خلفای اول و دوم از اولین بیعت کنندگان بودند، ولی بعداً نقض بیعت کردند.

ج - اگر قاعده‌ی «حسبنا کتاب الله» درست بود، فقط مختص خلیفه‌ی دوم که نبود، بلکه برای حضرت علی (علیه السلام) نیز صادق بود. اما معرفت، نگاه و درک این دو به رغم آن که هر دو به یک کتاب استناد می‌کردند، نه تنها متفاوت، بلکه متضاد بود و اکنون نیز اختلاف بین مسلمین که همگی کتاب واحدی دارند بسیار است. پس معلوم می‌شود کتاب به تنهایی کافی نیست.

حتی کتاب قصه یا ریاضی و فیزیک نیز به تنهایی کافی نیست و نقشی در تعلیم، تعلم و هدایت ندارد، چه رسد به قرآن کریم.

د - خداوند متعال خود می‌فرماید که در این کتاب آیات محکم و متشابه وجود دارد، که متشابهاتش به محکمانش برمی‌گردد و کسی به تأویل آنها واقف نیست مگر خدا، رسول و راسخون فی العلم و اولی الالباب. معلوم است که در رجوع به کتاب اختلاف پیدا می‌شود، لذا فرمود: پس اگر به خدا و قیامت اعتقادی دارید، اختلاف را به خدا و رسول بازگردانید و دقت کنید که ایشان چه می‌فرمایند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌تر است.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و سایر امامان و شیعیان آنها تا آخر الزمان این اختلافات را به خدا (وحی) و رسول برمی‌گردانند و ایشان نیز پاسخ همه را در غدیر خم دادند.

ه - آیا آنان که داعیه‌ی «حسبنا کتاب الله» داشته و دارند، هیچ گاه در این کتاب الله آیات مربوط به ولایت، امامت و ضرورت اجتناب ناپذیر رجوع و اطاعت از پیامبر اکرم (ص) را نخوانده و نمی‌خوانند؟!

از کجای قرآنی که به تنهایی برای آنها کافیه است، احکام نماز، روزه، جهاد، زکات و سایر احکام را استنباط و استخراج کرده‌اند؟ در کجای قرآن آمده که نماز صبح دو رکعت و نماز ظهر چهار رکعت است؟ و ... و از همه مهمتر در کجای قرآن آیه‌ای آمده که بر اساس آن کسی بتواند بگوید: «حسبنا کتاب الله»؟!

و - اگر کتاب خدا به تنهایی کافی بود، خلیفه‌ی دوم مجبور نمی‌شد که بارها اقرار کند «لولا علی، قد هلك العمر» یعنی: «اگر علی نبود، عمر قطعاً هلاک شده بود!» خوب چرا؟ مگر کتاب خدا در دستش نبود و برایش کافی نبود؟ پس چرا باید احکام خطایی صادر می‌کرد و به تذکر و رهنمود امام علی (ع) متوجه می‌شد که حکم بسیار نادرستی داده است؟

ز - آیا ایشان در زمان پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) نمی‌دانست که «کتاب خدا برای ما کافیه است»؟! آیا در زمان غدیر خم نمی‌دانست؟! اگر می‌دانست چرا در بیعت سبقت جست و تبریک گفت؟! همانجا مدعی می‌شد و می‌گفت: یا رسول الله (ص)، تا هستید که هستید و هر وقت رحلت نمودید کتاب خدا برای ما کافیه است. آیا پس از رحلت متوجه شدند که کتاب خدا کافیه است و نیازی به خلیفه الله، خلیفه الرسول، ولی الله، امیرالمؤمنین و امام ندارند؟!

آیا دین کامل اسلام چنین است که همین طوری هر کس یک جلد کتاب در دستش بگیرد و هر کاری خواست بکند و بگوید: «حسبنا کتاب الله»؟! این اصل که کتاب کفایت داشته باشد، برای یک بازی فوتبال هم قابل قبول نیست، چه رسد به یک دین الهی و به دست گرفتن زعامت و هدایت مردم!

سوال ۴: در ارتباط سوره‌ی کوثر با حضرت فاطمه علیهاالسلام مستند بگویید؛ مخالفان مدعی هستند که منظور قرآن کریم است؟ (تهران) (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مخالفان [در هر موضوعی] می‌توانند هر چیزی بگویند و ادعا کنند، منتهی مهم این است که برای گفته‌ی خود سند یا دلیلی هم بیاورند؛ نه این که بی سند و بی‌منطق چیزی بگویند و برای رد آن دلیل و سند بخواهند.

«کوثر» از ماده‌ی کثرت و البته مبالغه در کثرت و به معنای «خیر کثیر» است. البته که قرآن کریم نیز خیر کثیر است، اما وحی و کتاب انزالی است و نه اعطایی.

مخالفان مدعی بارها به اثبات رسانده‌اند که شناخت درستی از قرآن کریم نیز ندارند و شاید اساساً ندانند که حقیقت قرآن چیست یا تجسم آن کیست؟ بسیاری از آنها گمان می‌کنند که قرآن کریم همین سطور نوشته شده بر صفحات قرار گرفته بین دو جلد است، در حالی که چنین چیزی نه نازل شده و نه ارسال شده و نه اعطا گردیده است. قرآن کریم همان آیات الهی است که به صورت وحی بر قلب مبارک پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده است و در قالب «کلام» بیان و ابلاغ شده است.

شأن نزول سوره‌ی کوثر چه بود؟

پس از آن که پسران پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) به نام‌های قاسم و عبدالله دار فانی را وداع گفته و رحلت نمودند، دشمنان بسیار خوشحال شدند و گفتند او دیگر نسل و ادامه‌ای ندارد و «ابتر» است.

از آنجا که «مال و بنون»، یعنی زیادی اموال و پسران افتخار، اتکا و ارزش قوم جاهل بوده و هست، نداشتن فرزند پسر را به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ مطرح کرده و به ضدتبلیغ و جوّسازی علیه شخصیت آن حضرت پرداختند و سعی نمودند اذهان عمومی را نسبت به آینده نیز ناامید کنند. (همان روش امروز).

ابتدا عاص بن وائل سهمی، که از دشمنان آن حضرت بود گفت: نسل او قطع شد و او «ابتر» و بی‌عقبه است. ولید بن مغیره، ابو جهل، عقبه بن ابی معیط، کعب بن اشرف و ابولهب نیز به او پیوسته و این شماتت را تکرار و فرافکنی می‌کردند. (سیوطی، ۱۹۹۳م: ج ۶، ص ۴۰۳ - آلوسی، ۱۴۰۵ق: ج ۳، ص ۴۰۳ و اکثر تفاسیر شیعه و سنی ذیل سوره کوثر)

خداوند متعال در پاسخ این جوّسازی‌ها، در مقام فعل حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) را به ایشان عطا داشت و در کلام وحی بدان تصریح نمود.

ابتدا خبر از اعطای این خیر کثیر داد و فرمود:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» - ما به تو خیر کثیر را عطا کردیم.

سپس در آیه‌ای کوتاه چند امر و درس بزرگ داد. فرمود که به پاس چنین اعطایی نماز بخوان، در نماز خلوص کامل داشته باش و برای ربّ نماز بخوان و در ضمن شتری را نحر (قربانی) کن.

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» - پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن.

سپس برای این که برخی (مانند بسیاری از مفسران مذاهب دیگر) نگویند که منظور و مقصود از «کوثر» توحید، قرآن، کثرت اصحاب، نور قلب پیامبر، تداوم شفاعت ایشان و ... می‌باشد، بدون فاصله‌ای فرمود که آنها خودشان بی‌عقبه و ابتر هستند. یعنی این «کوثر»ی که به تو عطا کردم نه تنها سبب است که تو بی‌نسل و بی‌عقبه نباشی، بلکه خود آنها بی‌عقبه خواهند بود.

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» - به درستی که او (دشمنت - عاص بن وائل و هم سویمان) خود بی‌تبار خواهد بود.

و البته خوب است بدانیم که عاص بن وائل ده پسر داشت که هیچ یک برای او باقی نماندند.

الف - ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «عمرو بن عاص نامه‌ای به امیرالمومنین فرستاد که در آن مواردی را بر آن حضرت عیب گرفته بود. از جمله آن که امام^(ع) حسن و حسین را دو فرزند رسول خدا^(ص) می‌داند. پس امام به پیک عمرو بن عاص گفت: به شانی بن شانی بگو: اگر حسن و حسین فرزندان رسول خدا^(ص) نبودند در این صورت پیامبر^(ص) ابتر می‌بود. در حالی که خداوند ابتر بودن را از پیامبر^(ص) نفی کرده و به دشمن او نسبت داده است، همانگونه که پدرت گمان می‌برد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق: ج ۲۰، ص ۳۳۴)

ب - فخر رازی که از اکابر علمای اهل تسنن است می‌نویسد: معنای سوره این است که خداوند به پیامبر نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند. بنگر چه تعداد از خانواده‌ی وی کشته شدند، در حالی که عالم از فرزندان رسول خدا مملو و آکنده است و هیچ کس از خاندان بنی امیه نمی‌تواند با وی در این زمینه برابری نماید، و نیز دقت کن که چگونه از نسل پیامبر، علمای بزرگواری مانند باقر، صادق، کاظم، رضا، و نفس زکیه پدیدار شدند. (تفسیر الفخر الرازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴)

ج - ادیب و لغت شناس قرآنی بزرگ، راغب اصفهانی می‌نویسد: «... معلوم می‌شود که مراد از «کوثر»، همان عامل بقای نسل و ذریه‌ی رسول خدا^(ص) است که مصداق آن حضرت فاطمه زهرا^(س) خواهد بود و به عبارت بهتر کوثر جز فاطمه الزهرا^(س) و فرزندانش مصداق دیگری ندارد و سایر معانی کوثر که مفسران به آن اشاره کرده‌اند مثل شفاعت، زهری در بهشت و حوض بهشت، خیر کثیر، کثرت اصحاب و کثرت امت همه از باب جری و انطباق است.» (عثمان محمد، ۱۴۱۰ق: ص ۱۷)

د - هر چند که ملاک و شاخص ما بیانات معصومین^(علیهم‌السلام) می‌باشد و هیچ دلیلی ندارد که هر موضوعی را با استناد به احادیث منقول در منابع اهل سنت به اثبات رسانده یا قبول نماییم، اما اقوال علما، راویان و مفسرین اهل سنت در کتب معتبرشان در مقام و شأن ایشان و نیز سوره‌ی کوثر بسیار است که برای اطمینان دل آنها و اتمام حجت (چند نمونه) بیان گردید.

مرتبط:

یادداشت سردبیر - [فاطمه \(علیها‌السلام\) گنج لایزال الهی و افتخار ماست](#)

سوال ۵: متون دینی را به می‌توان به گونه‌های متفاوت قرائت، فهم و تفسیر کرد، لذا قرائت‌های کثیر پیدا می‌شود، حال کدام یک را مبنای عمل قرار دهیم و اگر به این کثرت فهم قائل نباشیم، آیا دگماتیسم پیش نمی‌آید؟ (کامپیوتر/تهران) (۸ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر به نظریه‌هایی چون «مرگ خدا» از رولان بارت (۱۹۶۸) یا «مرگ مؤلف» از نیچه قائل باشیم و از نظریه‌های اثبات نشده‌ی امروزی چون «عدم مفاهیم کلی - ریچارد رورتی» پیروی کنیم، قطعاً «تکثر» پیش می‌آید و اساساً در قرائت با این دیدگاه، نه تنها متون دینی، بلکه هیچ متنی و هیچ بیانی ثبات مفهومی نخواهد داشت، حتی قائل شدن به «مرگ مؤلف» و یا «عدم وجود مفاهیم کلی»، یا هرمنوتیک.

عادت متکبرانه‌ی غرب این است که «فرضیه‌ها» و «نظریه‌ها»های اثبات نشده‌ی خود را علم قطعی می‌پندارند و القا می‌کنند و کلیه‌ی بدیهیات عقلی و علمی که نمی‌پسندد را تعطیل یا دست کم مشتبه قلمداد می‌نمایند. از این رو دائماً از ظنّ و گمان خود پیروی کرده و دیگران را نیز به تبعیت از آن دعوت نموده و یا حتی وادار می‌نمایند، در حالی که هیچ‌گاه فرضیه‌ها و نظریه‌های اثبات نشده و مبتنی بر ظنّ و گمان، جای بدیهیات عقلی و «علم» را نمی‌گیرند.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی (شناخت عقلی و علمی) نیست، جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

الف - در جهان‌بینی توحیدی اسلامی که با عقل قابل درک و شناخت است، نه خدا مرده است و هرگز می‌میرد و نه مرگ مؤلف اتفاق افتاده و می‌افتد و نه عقلانیت به هیچ وجه تعطیل می‌گردد؛ چنان که اگر کسی بخواهد فرضیه یا نظریه‌ی خود را به اثبات برساند، باید دلیل عقلی بیاورد و حتی برای ادعای تعطیل عقلانیت و اثبات فرضیه‌ی «نفی مفاهیم کلی» نیز باید با ارائه‌ی مفاهیم کلی، دلیل عقلی بیاورد. و البته به دور تسلسل نیز دچار می‌شوند، چرا که «نفی مفاهیم کلی» خودش یک مفهوم کلی است.

ب - ممکن است اشخاص متفاوتی، از زوایای مختلفی به یک منظر (چه طبیعت و چه مفاهیم عقلی و چه قرآن کریم و متون دینی) نگاه کنند و هر یک آنچه را می‌بیند به حدی که درک مفهوم می‌کند، بیان کرده و توصیفی ارائه دهد که این خود سبب گسترش شناخت می‌گردد و نه تکثر، تضاد و تعطیل آن.

به عنوان مثال: ممکن است کسی به لقب حافظ دقت کند و بگوید که وی حافظ قرآن کریم بوده است، دیگری به غزلیاتش توجه ظاهر کند و بگوید که شاعر بوده است، دیگری به نظم شعر او نظر بیافکند و بگوید ادیب زبردستی بوده است و یکی به مفاهیم غزلیات توجه کند و بگوید عارف بوده است و یکی هم بگوید اغلب شعرهای او معارف قرآنی و در مدح اهل بیت^(ع) می‌باشد. حال آیا این نگاه از منظرهای متفاوت و یا به قولی قرائت متفاوت، سبب تکثر در شناخت می‌گردد و یا تکمیل شناخت؟

ج - ممکن است اشخاصی بخواهند یک متن، یک قصیده، یک رومان، یک مبحث فلسفی یا حکمی و حتی قرآن کریم یا نهج البلاغه را هر طوری که دوست دارند بخواهند و تفسیر کنند و بالتبع مدعی شوند که قرائت‌ها و تفاسیر متفاوت است و حتی گاه ممکن است متضاد و متناقض هم دربیابند، اما در اینجا شیوه‌ی قرائت و مطالعه‌ی آنها غلط و خارج از چارچوب و اصول است و نباید آن را درست پنداشت و به متن یا مفاهیم آن ایراد گرفت.

د - در قرائت قرآن کریم و سایر متون دینی نیز باید توجه داشت از آنجا که نه خدا مرده است، نه مرگ مؤلف رسیده است و نه عقل تعطیل شده است، چگونگی قرائت و تفسیر آن (مانند هر متن دیگری) اصول و چارچوب‌هایی دارد که هر کس از آن خارج شود، خود را به تهازل زده است و به انحراف می‌رود و هر کس داخل آن چارچوب قرار گیرد و بر اساس اصولش مطالعه کند، حقایقش را فهم می‌کند. در اینجا تفاوت منظر توجه و یا استعداد فهم، اصل را از بین نبرده یا خدشه‌دار و مشتبه نمی‌گرداند.

به عنوان مثال: فرمود برای هدایت بشر «رسول» را ارسال نمودم و به همراهش «کتاب و میزان» را نازل کردم، پس اگر کسانی بگویند: ما کتاب را می‌گیریم و رسول و میزان را کنار می‌گذاریم، یا رسول و میزان را می‌گیریم و کتاب را کنار می‌گذاریم، به انحراف رفته‌اند و سخن و تفسیرشان غلط است.

یا فرمود: برای شناخت، فهم دین و حرکت در صراط مستقیم باید مطیع «الله، رسول و اولی‌الامر» باشید، اصل همان ولایت و لایت‌پذیری است، باید هر چه رسول (صلوات الله علیه و آله) داد بگیرید و هر چه نداد واگذارید، او اسوه‌ی حسنه‌ی شماست، در اختلافات به او رجوع کنید و تفسیر و حکم او را بپذیرید و...؛ حال اگر کسانی این مسیر را نرفتند و تفسیر به رأی کردند و بر اساس هوای نفس خود «قرائت جدید» کردند و مفاهیم دیگری ارائه دادند که با مفاهیم وحی، به سند قرآن منافات داشت یا متناقض با آیة‌ی دیگر درآمد و خلاف بیان، تعریف، شرح، تفسیر و تأویل اهل عصمت (علیهم السلام) و «راسخون فی العلم» و «اولی‌الالباب» بود، خطای آنهاست، نه این که به اقوال من درآوردی آنها حجیت داده شود، به تکرار ناهمگون رسمیت و مشروعیت داده شود و ایراد به اصل منتقل گردد.

روش قرائت، فهم، تفسیر و تأویل قرآن کریم و همچنین دین‌شناسی، در خود قرآن کریم و بیانات آورنده و ابلاغ‌کننده‌ی آن بیان تصریح شده است. خداوند متعال فرمود: خودم قرآن را نازل کردم و خودم نیز آن را حفظ می‌کنم - رسول کرامش (صلوات الله علیه و آله) نیز فرمود: من از میان شما می‌روم و دو ثقل گرانبها که کتاب و اهل بیت^(ع) هست را میان شما می‌گذارم. و آخرین آنها، امام زمان، حضرت حجة بن الحسن (سلام الله علیه و علی آئانه) فرمودند:

«طَلَبَ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِلْأَنْكَارِنَا وَ قَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَ أَنَا الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ»

ترجمه: جست و جوی معارف (شناخت) از غیر طریق (راه) ما اهل بیت، به انکار ما سوق داده می‌شود (می‌انجامد)، و همانا خداوند مرا برای هدایت بشر برپا داشته است و من حجة بن الحسن هستم.

پس قرائت، مطالعه، تحقیق، تشریح و تفسیر اگر در چارچوب تعریف شده‌اش باشد، شناخت و علم را گسترش می‌دهد و اگر از چارچوب خارج شود، خودش از اعتبار می‌افتد و نه متن مطالعه شده، و نمی‌توان نام هر چارچوب و ضابطه‌ای را «دگماتیسم» گذاشت و هر «آنارشسیسم» فکری و ذهنی را آزادی اندیشه و بیان نامید.

ه - در خاتمه دقت شود که «تفاسیر» مبنای عمل نیستند، بلکه منابع علمی برای شناخت هستند؛ تفاوت منظر نگاه دارند، اما تضاد و تناقض ندارند، اگر در مواردی شاذ نیز اختلافی به نظر آید، با ارجاع به قرآن، حدیث و دلایل عقلی قابل حل است.

عمل بر اساس احکام است که چگونگی استنباط، استخراج و اجتهاد آنها نیز در «اصول فقه» مطرح است که تحصیل و تخصص در آن (مانند هر رشته‌ی علمی و تخصصی دیگری)، دست کم نزدیک به سه دهه زمان می‌خواهد و چنین نیست که کسی اجازه داشته باشد یا بتواند با خواندن ظاهر قرآن، یا چند روایت، یا حتی خواندن تفسیری از مفسران بزرگ شیعی چون «علامه طباطبایی» یا اهل سنت چون «خوارزمی»، استنباط و استخراج احکام عملی نماید. از این رو فرموده‌اند که آزادید، یا بروید تحصیل تخصصی کرده و خودتان مجتهد شوید و یا به مجتهد رجوع کرده و تقلید نمایید.

سوال ۶: تفسیری از آیه شریفه (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) و تضاد آن با فیلترینگ اینترنت را بیان نمایید. (۱۲ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول باید دید که چه ربطی دارد؟ آیا اساساً ربطی دارد، یا آن که قرار است به زور ربط داده شود، آن هم به گونه‌ای که خروجی‌اش نتیجه‌ی مورد نظر باشد؟!

خوب است عزیزان قبل از هر تفسیر و سپس ربطی، از کسانی که این آیه و امثال آن را وسیله‌ای برای توجیه و نیز افتراق فرض می‌کنند - گاهی آیه را منافی با قانونی شمرده و به قرآن حمله می‌کنند و اگر منفعتی باشد، قانون را با آیه تطبیق می‌دهند و به قانون حمله می‌کنند - سؤال کنید که آیا حتی یک بار به عمرشان این آیه را از رو خوانده‌اند یا اصلاً می‌توانند بخوانند که حالا در مقام اجتهاد برآمده و از آن حکم استنباط می‌کنند؟! یا اگر با قرآن آشنایی ندارند، آیا اصلاً می‌دانید که قانون فیلترینگ چیست؟!

شما بزرگوارن دقت نمایید که:

الف - فهم و استنباط احکام (در کلیه مذاهب)، نه منحصر به ظاهر آیات قرآن کریم است و نه به این راحتی است که همگان انجام دهند. منابع استخراج احکام الهی، قرآن و سنت و نیز عقل و اجماع است و اشراف به آن مستلزم نزدیک به سه دهه تحصیل تخصصی در رشته‌ی «فقه و اصول» می‌باشد. لذا به این راحتی نیست که هر کس آیه یا حدیثی را از این و آن بشنود و یا احیاناً خودش نیز بخواند و حکم دهد. اگر چنین بود که همه سریعاً و حتی قبل از اخذ دیپلم، مجتهد می‌شدند و رساله می‌دادند.

ب - وضع قوانین کشور و سپس تطبیق آن با قانون اساسی و نیز شرع مقدس نیز به این راحتی نیست، وگرنه مجلس شورای اسلامی تشکیل نمی‌شد و قوانین مصوبه‌ی نمایندگان مردم جهت تطبیق با قانون اساسی و فقه اسلام نیز به شورای نگهبان ارائه نمی‌گردید و برای شرایط ضروری و یا رفع اختلافات شورای تشخیص مصلحت نظام تشکیل نمی‌گردید.

ج - باور کنید اغلب کسانی که برای توجیه به این آیات کریمه متوسل می‌گردند، حتی نمی‌دانند که آیه‌ی مذکور بدین ترتیبی که شنیده‌اند، یا می‌نویسند و می‌خوانند، در قرآن نوشته نشده است، بلکه دو آیه است. در آیه‌ی اول می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ» (الزمر، ۱۷)

ترجمه: و [لی] آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من.

و در آیه‌ی دوم می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۸)

ترجمه: آنان (کسانی) که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندانند.

د - نیازی به تفسیر نیست، آیا به ظاهر آیه توجه نمی‌کنند که سخن درباره‌ی کسانی است که از طاغوت و مظاهرش دوری می‌گزینند و بشارت به این افراد است و نه هر کسی که هر صدایی را می‌شنود؟! آیا خداوند متعال به هر کسی که هر صدایی را گوش می‌کند، بشارت داده و او را صاحب خرد (اولی الالباب) می‌شمارد؟!

مضافاً بر این که چه کسی گفته منظور از «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»، شنیدن هر حرف و سخنی است؟!

آیا خداوند حکیم به بندگان خاصش که از طواغیت درونی (نفس) و برونی (حکام جور) و مظاهرشان دوری گزیده‌اند، توصیه می‌نماید که بروند هر حرفی را گوش دهند و بعد مثلاً انتخابی کنند؟! اگر چنین باشد که انسان تا آخر عمرش نمی‌تواند هیچ انتخابی داشته باشد، چرا که حرف‌ها محدود و تمام شدنی نیست و اساساً این راه باطل و غلطی برای شناخت است.

دقت شود که «أَحْسَنَهُ» صفت تفضیلی است، یعنی «بهترین» و بین «خوب، خویتر و خوبترین» انتخاب می‌شود و نه بین بد و خوب، بدترین و خوبترین، حق و باطل، سخن عدل و سخن جور و...!

خداوند متعال در قرآن کریمی که به واسطه‌ی آن بندگان را هدایت می‌نماید، فرموده است: برخی اهل سخن دروغ هستند - برخی مشتری حرف مُت هستند - برخی دیگر سخن بدون علم می‌گویند تا مردم را گمراه کنند - برخی دیگر سخن باطل دارند - برخی سخن شیطان‌ی القا می‌کنند - برخی اهل غیبت و نمّامی (سخن‌چینی) هستند - برخی اطلاعات غلط به فرماندهان و مدیران می‌دهند ...؛ و با صراحت تأکید می‌نماید که از آنان دوری کنید، محرمات الهی را معظم بدارید و دنبال حرف باطل نروید:

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (الحج، ۳۰)

ترجمه: این است [آنچه مقرر شده] و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد آن برای او نزد پروردگارش بهتر است و برای شما دامها حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود پس از پلیدی تنها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید.

حال آیا ممکن است بفرماید: بروید هر حرفی را بشنوید و اگر سایت‌های شیطان‌ی طواغیت فیلتر شد، حکم دهید که با این آیه در تضاد است؟! آیا یک پدر عاقل به فرزندش چنین توصیه‌ای می‌کند که خدای رحمان به بندگان بنماید؟!

ه - آیا [العیاذ بالله] وقتی می‌خواهند حرف باطل بگویند و بشنوند، انواع و اقسام شوها و خوانندگی‌ها را ببینند و بشنوند، تبلیغات شیطان را بشنوند، سخنان باطلی که روح را فاسد و اخلاق را تخریب و استعدادها را بطل می‌کند بشنوند، خود را مخاطب اخبار و گزارشاتی که در راستای ایجاد تفرقه بین مسلمین و سلطه‌ی شیاطین فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل است قرار دهند، بر این آیه کریمه استناد می‌کنند؟! یا اصلاً در این گونه موارد یادی از خدا، معاد، اسلام، قرآن و... در ذهن و دلشان نیست، اما اگر کسی جبراً یا اختیاراً مانعی بر سر راه تاخت و تاز کفار ایجاد کند، به یاد این آیات، آن هم با قرائت و تفسیر خودشان می‌افتند؟!

و - دنیای مجازی به غیر از سرگرمی، امکانی برای جنگ نرم و جنگ روانی است. جنگی که به آرامی و بیش از جنگ سرد و با سرعتی سرسام‌آور می‌کشد و به راحتی ملت‌ها را اسیر می‌گیرد. لذا هر جامعه‌ای متناسب با اهداف و منافع‌ی که برای خود تعریف کرده، فیلترینگ دارد. چه جامعه‌ی امریکا، انگلیس و اروپای متحد باشد و چه چین و ژاپن و چه جمهوری اسلامی ایران.

با کمی تأمل می‌توان دریافت فیلتری که به راحتی با یک پروکسی یا فیلترشکن رایگانه یا ارزان شکسته می‌شود، فیلتر نیست، بلکه فیلترینگ یعنی حکومت و دولت، امکانات عمومی خود را در اختیار مهاجمین قرار نمی‌دهد و فرش قرمز برای آنها پهن نمی‌نماید و زمینه را برای تهاجم، تخریب و سلطه‌ی فرهنگی و بالتبع آن سلطه‌ی سیاسی و نظامی مساعد نمی‌نماید، هر چند عده‌ای خوششان نیاید.

سوال ۷: چرا در قرآن و آموزه‌های دینی، ازدواج با حوریان بهشتی فقط به مردان وعده داده شده است، آیا برای زنان چنین نعمتی نیست؟ (کارشناس علوم اجتماعی/ گرگان) (۱۷ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه اطلاعات ما راجع به حیات اخروی، بهشت و جهنم، پاداش و جزا بسیار اندک و ظاهری است و درک ما از آنها نیز اگر کاملاً غلط نباشد، دست کم به حد صفر است.

بهشت هدف نیست، بلکه جایگاه و زیستگاهی است برای اقامت و رشد الی الله صالحین و مقربین که انتها و حدی ندارد و نعمات بهشتی نیز چیزی نیست، جز پذیرایی محبوب از محب خویش و معبود از عبد خویش.

از این رو شاهدیم که چه در آیات قرآن کریم و چه احادیث، تعابیر و درجات خاصی برای بهشت (جنت) نقل شده است. تا آنجا که معلوم می‌شود، جان بهشت، همان نور وجود حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) است و مابقی همه تجلی آن وجود است و از همین جا معلوم می‌شود که چرا هر کس به او نزدیکتر شد، در مرتبه بالاتری از بهشت قرار دارد، یا چرا فرمود علی (علیه السلام) قسم جنت و النار است و یا چرا قرآن و اهل بیت (ع) تا قیامت از هم جدا نشوند و در حوض کوثر بر ایشان وارد شوند، یا چرا مؤمنین در کنار حوض کوثر بر ایشان وارد می‌شوند از دست ولایت امیرالمؤمنین (و سقاء ربهم) جامی گرفته و از نور معرفت سیراب می‌گردند ... و همین طور درک و شناخت درستی از آتش جهنم، آتشی که از قلب و جان کافر و ظالم (افتده) زبانه می‌کشد، ظلمات و زقوم در جهنم و یا نهر جاری، حور و قصور در بهشت نداریم و با همین مصادیق دنیوی تصورشان می‌نماییم.

الف - از این رو لازم است قبل از هر چیز خداشناس و معادشناس شویم، اسلام و قرآن شناس شویم، رسول و ولایت (علیهم السلام) شناس شویم، صراط مستقیم شناس شویم و به آن شناخت ایمان بیاوریم و به آن ایمان نیز عمل کنیم و دغدغه رسیدن به آن جایگاه را داشته باشیم، بعد مترصد یا نگران باشیم که نعمات آن چگونه تقسیم می‌گردد. بدیهی است که نه تنها خدا به کسی ظلم نمی‌کند، بلکه به بهشتی مزید بر اجرش کرامت می‌نماید. چه زن باشد و چه مرد. و بهشت جای حسرت نیز نیست. پس زنی در حسرت حور یا غلمانی نمی‌ماند.

ب - هر چند در بسیاری از آیات قرآن در بحث «حورالعین» و ازدواج با آنان مخاطب مردان هستند و این رعایت ادب و حیا در مباحث زناشویی غالباً لحاظ شده که مخاطب مرد باشد و معلوم است که طرف مقابل نیز یک زن است و نه دیوار یا موجودات فضایی، اما «حور» نیز الزاماً مؤنث نمی‌باشد.

بدیهی است که حوریان بهشتی از جنس فرشتگان نیستند، وگرنه ازدواج با آنها برای انسان ممکن و لذت بخش نبود. چنانچه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «از خاک و سرشت بهشتی خلق شده‌اند» (بخاراانوار، ج ۸، ص ۱۲۱) و امام رضا (علیه السلام) نیز به همین مضمون تصریح دارند، اما کسی نگفته است که الزاماً مؤنث و مخصوص مردان هستند.

چنانچه دانشمندان، علما، عرفا و اساتید بزرگ علم و عمل به قرآن چون آیت الله حسن زاده آملی تصریح دارند که «اگر در متون دینی (آیات و روایات و دعاها) سخن از ازدواج با حورالعین به میان آمده اختصاص به مردان ندارد بلکه زنان بهشتی نیز با مردی که به اصطلاح (احور) و (اعین) است یعنی چشم‌های درشت آهوئی دارد و زیباست ازدواج می‌کند. پس این نعمت بهشتی یعنی همسر (حورالعین) داشتن اختصاص به مردها نخواهد داشت و زنان بهشتی نیز از آن بی نصیب نخواهد بود.»

پس این که به خاطر ضمائر مذکر گمان شود که حوریان الزاماً از جنس مؤنث بوده و فقط به ازدواج مردان در می‌آیند و زنان از آنها بی‌نصیب هستند، درست نیست.

راغب اصفهانی، ادیب بزرگ و لغت‌شناس قرآنی در مفردات می‌نویسد: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ [الرحمن، ۷۲]، وَ حُورٌ عِينٌ [الواقعة، ۲۲]، جمع أَحْوَرٌ وَ حَوْرَاءٌ و توضیح می‌دهد که الزامی ندارد «حور» به مؤنث اختصاص داده شود.

در تفسیر نمونه نیز ذیل آیه‌ی ۵۴ دخان آمده است: «"حور" جمع "حوراء" و "احور" به کسی می‌گویند که سیاهی چشم او کاملاً مشککی و سفیدی آن کاملاً شفاف است! "عین" (بر وزن چین) جمع "اعین" و "عیناء" به معنی درشت چشم است. بدیهی است که به قرینه ضمائر مؤنث یا اوصاف خاص، حور به زنان گفته می‌شود. با توجه به سیاق آیات، ظاهراً در بسیاری موارد نیز این چنین است. اما در حالت اطلاق به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می‌شود.» - پس دلیلی ندارد که حتماً مؤنث باشند و به مردان اختصاص یابند.

لذا بیان شده: «هر یک از دو کلمه-ی حور و عین، صیغه‌ی جمعند که هم جمع، مفرد مذکرند و هم مفرد مؤنث، پس حور هم جمع احور است که صفت مذکر است، یعنی مرد آهو چشم و میشی چشم و هم جمع حوراء که صفت مؤنث است، یعنی زن آهو چشم و میشی چشم، همچنین عین جمع اعین است، یعنی مرد فراخ چشم و هم جمع عیناء، یعنی زن فراخ چشم که ضمه‌ی عین به مناسبت یا مکسور شده است، و چشمی که دو صفت یاد شده در او جمع شده است، خیلی چشمگیر است.»

ج - دقت شود که هر ازدواجی نیز ازدواج زناشویی و برای بهره‌مندی از لذت‌های جنسی آن نیست. ازدواج در واقع «زوج» شدن و در کنار یکدیگر قرار گرفتن است. چنانچه اگر قرآن کریم می‌فرماید کفار با ازواجشان وارد جهنم می‌شوند، معنایش این نیست که الزاماً با همسرانشان به جهنم می‌روند، بلکه با آنچه در دنیا زوج، قرین و همنشین شده بودند و به واسطه‌ی این زوجیت تکبر و نافرمانی کردند، وارد جهنم می‌شوند.

پس حوریان الزاماً مؤنث نیستند و قرین شدن با آنها نیز الزاماً به معنای ازدواج و زناشویی نمی‌باشد. از این رو رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) (بدون قید زن یا مرد) می‌فرماید: هیچ بنده‌ای وارد بهشت نمی‌شود مگر این که بالای سر و پایین پای او دو حورالعین می‌نشینند و با زیباترین صوت برای او نغمه سرایی می‌کنند و این نغمه هرگز نغمه‌ی شیطانی نیست بلکه محتوای آن تمجید و تقدیس الهی است. (بخارالانوار، ج ۸، ص ۱۹۶) - و البته درک حقیقت این معانی سخت است و ما فقط ظاهرش را تصور می‌نماییم.

د - بهشت جای اراده و خواست مؤمن یا مؤمنه و برآورده شدن است، تا جایی که خدایش در ابتدای ورود می‌فرماید: «هر چه خواستی خلق کن»، منتهی خواسته‌ها مثل دنیا نیست، در آنجا حرص، طمع، عقده و حسرت وجود ندارد و خواسته‌ها نیز همه صیغه‌ی الهی دارد. لذا خواست مرد مؤمن ازدواج با همسر مؤمنه‌اش است که با صورتی محشور می‌گردد که حوریان با دیدن آن مدهوش می‌شوند و خواست زن مؤمن نیز ازدواج با همسر مؤمنش است که هیچ حور یا غلمانی به آن زیبایی نیست و اگر همسر دنیوی آنها اهل بهشت نبوده باشند و یا اصلاً همسری اختیار نکرده باشند، آنجا آنها را به یاد نمی‌آورند و همسری انتخاب می‌کنند و اگر زنی در دنیا دو همسر داشته باشد که هر دو اهل بهشت بوده باشند، به آن که خوش خلقتر بوده و در درجه‌ی بالاتری قرار دارد، می‌پیوندند.

خلاصه آن که زنان و مردان نگران تقسیم نعمات نباشند، بلکه نگران ورود به بهشت جاوید باشند.

سوال ۸: آیه «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا... - الإسراء، ۱۶» برایم شبهه شده که مگر خداوند متعال امر به فسق می‌کند؟! (باوی/اهواز) (۳۶ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصل آیهی مبارکه به شرح ذیل است:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (الإسراء، ۱۶)

ترجمه: هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، مرقهین و خوشگذران‌هایش را فرمان می‌دهیم، پس در آن فسق (نافرمانی و ظلم) کنند، (لذا) عذاب بر آنان لازم می‌شود، پس آنان را به شدت درهم می‌کوبیم و بنیادشان را از ریشه برمی‌کنیم.

الف - ابتدا دقت فرمایید که هرگاه به آیه یا حدیثی برخوردید که فهم شما از ترجمه و متن آن با بدیهیات اولیه‌ی عقلی و معارف قرآنی تطابق نداشت، سریعاً نسبت به حق تعالی دچار شک و شبهه نگردید، بلکه نسبت به چگونگی ترجمه، تفسیر، درک و فهم خود تردید نمایید. چرا که عقل حکم به منزه (سبوحیت) او و نقص ما می‌نماید.

ب - اوامر الهی یا «تکوینی - ایجادی» است و یا «تشریعی - بیان قوانین، بایدها و نبایدها» و بدیهی است که خداوند علیم، حکیم و سبحان، در هیچ یک امر به فسق نمی‌نماید. اگر در تکوین امر به فسق نماید، نظام خلقت نابود می‌گردد و اگر در تشریح امر به فسق نماید، هدایتی صورت نمی‌پذیرد و فرض هر دو نیز برای خدای سبحان خطاست. مضافاً بر این که اگر «فسق» یا هر معصیت دیگری به امر الهی باشد، مأمور تکلیفی ندارد که به موجب آن مستوجب عذاب و عقاب گردد.

ج - «مترف» اسم مفعول از باب افعال و از کلمه "ترفه" به معنی وسعت دادن در نعمت است و «فسق» نیز یعنی خارج شدن از پوسته، یعنی خارج شدن از بستر، یعنی خارج شدن از حق و حقوق حق.

د - مشکل اصلی در اذهان به این خاطر پیش آمده که معمولاً ترجمه‌های این معنا را القا می‌کنند که خدا هر قومی را که بخواهد عذاب کند، به مترفین آن قوم امر به فسق می‌نماید [که بیان شد محال عقلی است].

بلکه معنای درست این است که «و هنگامی که بخواهیم، شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوات) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم.»

ه - از مضمون این آیه، بیان آیات دیگر نیز درک می‌شود که خداوند متعال هیچ قومی را بدون هدایت و اتمام حجت، معذب و هلاک نمی‌نماید. پس اگر خواست قومی را هلاک نماید، ابتدا اوامر «تکوینی» و نیز «تشریعی» خود را به آن قوم ارزانی می‌دارد و چون نافرمانی می‌کنند، مستحق و مستوجب هلاکت می‌گردند.

اوامر تکوینی آن است که مال، اولاد و رفاه آنان بیشتر می‌شود و اوامر تشریعی نیز آن است که رهنمودها و بایدها و نبایدهای الهی از طرق وحی، عقل و فطرت به آنان ابلاغ می‌شود، ناصحان نصیحت می‌کنند، ذاکران تذکر داده و بشارت و انذار می‌دهند، اما آنها نافرمانی می‌کنند و به دلیل همین نافرمانی از پوسته‌ی خود که بندگی است خارج می‌گردند، مانند رودخانه طغیان کرده و طاعی و طاغوت می‌شوند، از جاده‌ی حق و حقیقت و حقوق منحرف می‌شوند و علل لازم برای معلولی به نام هلاکت فراهم می‌گردد.

و - دقت شود که مال، اموال، رفاه، توسعه و پیشرفت دنیوی تا وقتی خوب است که انسان در مسیر حق و صراط مستقیم باشد، اما اگر منحرف شود، با گمان به این که همه چیز دارد و نیازی به خدا ندارد، طغیان می‌کند و آن وقت همه‌ی امکانات برایش به ابزار هلاکت بیشتر مبدل می‌گردد.

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (العلق، ۶ و ۷)

ترجمه: حقا که انسان سرکشی (طغیان) می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز پندارد.

ز - بدیهی است که انسان با دارایی‌هایش بندگی و یا فسق می‌نماید. دارایی‌های مادی و معنوی، مثل عقل، علم، نظم اجتماعی، مدیریت و سازماندهی و یا دارایی‌های مادی مثل: تکنولوژی، پول و جمعیت زیاد. اینها همه ابزار و وسایلی برای بندگی و رشد و یا بالعکس طغیان و هلاکت است.

پس خدا در آیهی مذکور می‌فرماید: وقتی یک قومی موجبات هلاکت خود را فراهم نمود، به داراها، قدرتمندان، ثروتمندان، خوشگذران، مرفهین بی‌درد، برخورداران از نعمات و تمامی آن قوم با ابلاغ اوامرمان اتمام حجت می‌کنیم، پس چون در آن اوامر و نعمت‌ها فسق می‌کنند، مستوجب هلاکت می‌گردند.

انسان در امر تکوینی (نعمت‌های الهی)، با فراموشی خدا و آخرت و تکیه بر نعمت‌های منعم فسق می‌کند و در اوامر تشریعی، با نافرمانی فسق می‌نماید و مستوجب عذاب و هلاکت می‌گردد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۹: چرا در قرآن کریم به صراحت به امامت ۱۲ امام تصریح نشده است که این همه شبهه به وجود نیاید؟ (۳۳ خرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر مسلمانان، حتی آنان که مثل وهابیت مدعی هستند ما به ظاهر قرآن اکتفا می‌کنیم، به آنچه در همین ظاهر بیان شده است ایمان بیاورند، دیگر هیچ شبهه‌ای راجع به امامت باقی نمی‌ماند. پس معلوم می‌شود که اینها همه بهانه است.

مگر خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت بیان نمود که برای هدایت انسان، «رسول، کتاب و میزان» را با هم فرستاده است؟ مگر نفرمود: که در همه‌ی امور به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) تأسی کنید؟ مگر نفرمود: هر چه او داد اخذ کنید و هر چه نداد واگذارید؟ مگر نفرمود: اگر اختلافی کردید، به او رجوع کنید و هر چه حکم کرد بپذیرید...؟ پس چرا این همه آیات صریح و روشن [در ظاهر و باطن] را رها می‌کنند، پیامبر اعظم (ص) را اطاعت نمی‌کنند، علم قرآن را از او نمی‌گیرند... و به دنبال نام علی، حسن، حسین و... علیهم‌السلام در قرآن می‌گردند و چون پیدا نمی‌کنند، منکر شده یا شبهه می‌کنند؟!

الف - در میان بزرگان اهل سنت، از خلفای سه گانه گرفته تا رؤسای چهار مذهب یا علما، محدثین و تاریخ‌نگاران، کدام‌شان منکر امامت امیرالمؤمنین^(ع) بوده‌اند، یا خودشان ادعای امامت داشته، یا حتی در امامت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) تشکیک و تردید کرده‌اند که اکنون می‌خواهند این تردید را به بهانه‌ی ظاهر قرآن کریم به میان تشیع تسری دهند؟!

ب - کلمه‌ی «امام» و جمع آن «ائمّه» مجموعاً دوازده بار در قرآن به کار رفته که هفت بار آن به صورت مفرد (امام) و پنج بار به شکل جمع (ائمّه) می‌باشد. حال وقتی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در خطبه‌ی غدیر آیات را یکی پس از دیگر تلاوت نموده و می‌فرمود که مصداقش من و علی^(ع) و ۱۱ امام بعد از اولاد او هستیم، دیگر چه جای شک و شبهه‌ای باقی می‌ماند؟ مگر دو خلیفه‌ی اول و سایر اتباع، آنجا حضور نداشتند و اولین بیعت کنندگان نبودند و مگر بعدها نیز مفسرین، محدثین و مورخین اهل سنت این خطبه و فرازهای آن را اذعان و درج نکردند؟!

ج - مگر ایشان پس از تلاوت آیه تبلیغ (ابلاغ) نفرمود که موضوع این آیه معرفی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) است؟

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای فرستاده‌ی ما، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی (گویی هیچ) پیام او را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند تو را از (فتنه و شر) مردم نکه می‌دارد، بی‌تردید خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

و مگر ده‌ها نفر از بزرگان اهل سنت چون: افط ابونعیم اصفهانی - ابن عساکر شافعی - جلال الدین سیوطی - شیخ سلیمان قندوزی حنفی و... همه تصریح نکردند که شأن نزول این آیه چیست؟

د - خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که اعمال همه‌ی انسان‌ها و نیز آثار اعمال آنها تا روز قیامت را نزد «امام مبین» جمع و ثبت می‌کند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: البته این ماییم که مرده‌ها را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند (از عمل‌های حال حیات) و آثار (پس از مرگ) آنها را می‌نویسیم، و همه چیز را (از اعمال مکلفان و حوادث این جهان) در نسخه‌ای آشکار (لوح محفوظ) به طور فراگیر برشمرده‌ایم.

مگر پیامبر اکرم^(ص) در خطبه‌ی غدیر این آیه را تلاوت نموده و فرمودند که آن امام مبین علی^(علیه السلام) است و مگر اغلب علمای بزرگ اهل سنت به این معنا تصریح نکرده‌اند؟

فراز خطبه: «مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلِيٌّ (فَصْلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ (الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)).»

ترجمه: هان مردمان! او را برتر بدانید. چرا که هیچ دانشی نیست مگر این که خداوند آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی، ضبط کرده ام. او (علی) پیشوای روشننگر است که خداوند او را در سوری یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشننگر برشمرده ایم...»

ه - اهل سنت بیش از صد آیه از قرآن کریم را به نقل از پیامبر اکرم^(ص) نقل کرده‌اند که در خصوص امامت و ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان او می‌باشند و اگر هیچ آیه‌ای جز آیات بسیاری که در خطبه‌ی غدیر آمده است نباشد، کفایت می‌نماید.

و - اسم نیز فقط محمد، علی، حسن، حسین و... (علیهم السلام) نمی‌باشد. همان طور که محمد^(ص) اسم است، نبی، رسول و خاتم نیز اسم است، همان طور که علی، حسن و حسین (علیهم السلام) اسم است، امام، ولی، خلیفه و... نیز اسم است و خداوند متعال مجبور نیست که حتماً آن اسمی را که برخی از مردم می‌خواهند بیاورد؟ مضافاً بر این که «اسم» یعنی «نشانه» و نشانه برای هدایت است و آن نشانه‌ای که برای انسان آمده و انسان باید از او تبعیت کند تا رشد یابد، امام، اسوه، ولی‌الله و خلیفه‌الله است و نه حسن یا حسین؟

پس اگر بخواهند قبول کنند، ده‌ها آیه وجود دارد که ظاهر و باطنش روشن است و اگر نخواهند قبول کنند، با اسم علی، حسن و حسین نیز قبول نمی‌کنند و خواهند گفت: درست است، اما این علی، آن علی نیست. چنانچه راجع به حضرت مهدی^(عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌گویند.

مرتبط:

سوال - چرا اسم امامان^(ع) در قرآن کریم نامده است تا همه مسلمانان یکی شوند؟

سوال ۱۰: چرا طبق آیات قرآن و ...، برخی از انبیا و معصومین استغفار می‌کردند؟ چطور می‌شود پیامبری گناه‌کار باشد؟ (بزشکی/مشهد) (۴ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ما از آن جهت که از سوئی خودمان گناهکاریم و از سوئی دیگر آشنایی زیادی با ادبیات، معارف و علوم دینی نداریم، تا با واژه‌هایی چون: ذنب (جمع ذنوب)، یا توبه و استغفار مواجه می‌شویم، گمان می‌کنیم که لابد یک گناه (معصیتی) انجام گرفته است و این توبه و استغفار برای آن بوده است و بالتبع این سؤال یا شبهه به ذهنمان خطور می‌کند که پس اهل عصمت^(ع) چرا توبه و استغفار می‌کردند؟!

به عنوان مثال در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) تصریح شده است:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (الفتح، ۱ و ۲)

ترجمه: ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی * تا خداوند از ذنوب گذشته و آینده‌ی تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.

متأسفانه در اکثر ترجمه‌ها بدون هیچ توضیحی این «ذنب» را گناه و معصیت الهی ترجمه کرده‌اند و سبب شده تا شبهات فراوانتر گردد. از یک سو انسان از خود می‌پرسد: مگر پیامبر اکرم^(ص) در گذشته و حتی آینده‌ای (العیاذ بالله) اهل گناه بوده است، پس عصمت چه می‌شود؟ و از سوی دیگر خدا چرا بابت گناه پیامبر اکرم^(ص) به او فتح کعبه را می‌دهد تا سبب بخشش آنها شود، در حالی که دیگران را برای گناه عقوبت می‌نماید؟!

معنای ذنب، گناه و معصیت نمی‌باشد:

اما ذنب، در اصل به معنای دم حیوان است که به او چسبیده است. مثلاً به دم عقرب می‌گویند «ذَنَبُ الْعَقْرَبِ» و حال آن عقرب که اختیاری ندارد و مکلف نیست تا با سرپیچی از فرمان گناه کند.

پس هر چه که به انسان بچسبد و سابقه و لاحق‌ه‌ی او گردد، ذنب نامیده می‌شود و گناه و معصیت نیز از آن جهت که تا پاک نشود به انسان می‌چسبد و تا قیامت همراه انسان است، «ذنب یا جمع آن ذنوب» نامیده می‌شود.

گاهی بزرگان و معصومین از سوی کفار متهم می‌شدند و به آنها برچسب‌هایی چون شاعر، ساحر، مجنون و ... زده می‌شد و این سابقه در اذهان عمومی با آنها بود و اغلب از سوی کفار به خاطر نفی خدایان کاذب و نیز مقابله با ظالمین (گناهکار) قلمداد می‌شدند.

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، در میان سایر انبیا، بیش از دیگران در معرض این اتهامات و برچسب‌ها بودند، لذا خدا فرمود: فتح، گشایش و موفقیتی می‌دهم که همه‌ی این برچسب‌ها را پوشش می‌دهد.

غفران نیز یعنی پوشش. یعنی ناخوشایند و آثارش را پوشش دهد. خداوند متعال کریم است، وقتی ذنب یا حتی گناهی را ببخشد، کاملاً آن را با آثارش با هم پوشش می‌دهد.

معنای توبه نیز الزاماً بازگشت از گناه نمی‌باشد:

توبه نیز یعنی بازگشت و الزامی ندارد که به بازگشت از گناه و معصیت اختصاص داشته باشد. بلکه هر گاه بنده متوجه خدایش شد، «توبه» است، از گناهِش نیز به سوی خدا برگردد، توبه است.

خداوند متعال خود «تَوَّاب» است، یعنی زیاد و مکرر نظر لطف و کرمش را به بنده‌اش باز می‌گرداند. لذا فرمود: انبیا و اوصیا و اولیای الهی تواب هستند، مؤمنین و مؤمنات تواب (زیاد توبه کننده) هستند. نه این که لابد زیاد گناه می‌کنند.

از این رو توبه و استغفار خود از عبادت‌های بزرگ و از مصادیق بارز تعظیم خداوند متعال شمرده شده‌اند و دائم‌الاستغفار بودن از علائم اهل تقوا و ایمان و شرط بندگی است و آن که مداومت بر استغفار نداشته باشد در منطق قرآن کریم و اهل بیت (علیهم السلام) مؤمن حقیقی نیست. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«الاستغفار، و قول «لا إله إلا الله» خیر العبادۃ - یعنی: استغفار و گفتن لا إله إلا الله بهترین عبادت است.»

حسنات الابرار، سیئات المقربین:

نکته‌ی دیگر آن که «حسنات الابرار، سیئات المقربین» است - یعنی بسیاری از حسنات نیکان، گناهان مقربین محسوب می‌گردد. به عنوان مثال اگر بنده هفته‌ای یک شب نماز شب بخوانم، کار حسنه‌ای انجام داده‌ام، اما برای یک فرد مؤمن و صالح، این سیئه و بدی است که فقط هفته‌ای یک شب نماز شب بخواند.

اولیای الهی حتی لحظه‌ای توجه به امور دنیوی که البته چاره‌ای هم از آن نداشتند را برای خود در محضر و مقام عزّ ربوبی گناهی نابخشودنی قلمداد می‌کردند و لذا توبه و استغفار می‌نمودند.

و البته در آموزه‌های عرفانی در مراتب وجود مباحث دیگری نیز مطرح است که ورود به آن خارج از مجال این مختصر است.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۱: من مستبصر هستم و شبهاتی برایم پیش آمده است. آیا به قرآن چیزی اضافه و کم شده است؟ آیا حرف‌های معصومین همه درست است و علم الهی و قرآنی است؟ آن چه در فضیلت ایشان بیان شده، همه بیان خودشان است؟ (قم) (۶ تیر ۱۳۹۲)

در متن سؤال مطالب با شرح بیشتر در پنج بند بیان شده است که البته همه به همان بحث مطرح شده در سؤال برمی‌گردد، مثلاً در بند چهارم آمده است: آیا حرف‌ها و احادیث معصومین همه از طریق علم خداوندی است؟ مثلاً یک انسان شاگرد کسی است ممکن است علم زیادی از او یاد بگیرد و از آن به مردم بگوید اما در نقل‌هایش از خودش هم گفته باشد که شاید صحیح نباشد ولی حرف‌هایی که از استاد نقل کرده همه صحیح است. آیا پیامبر و به پیروی از ایشان اهل بیت^(ع) هرچه می‌گویند از وحی و علم نامحدود خداست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از قرآن چیزی کم و به آن چیزی زیاد نشده است. دلیل نقلی عدم تحریف قرآن کریم این است که فرمود:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (الحجر، ۹)

ترجمه: حقا که ما این ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و به یقین ما خود آن را (از تحریف و نسخ و تمامیت مدت) نگاهداریم.

و البته که وعده‌ی خداوند متعال حق و تخلف ناپذیر است.

دلیل عقلی آن که اگر قرآن کریم تحریف شود، هدایت ناقص می‌ماند و با حکمت رب العالمین منافات دارد و دلیل تجربی آن که تا کنون هیچ مصداق یا مثالی از تحریف بیان نشده است و با یک جمله «از کجا معلوم» نمی‌شود تمامی حقایق و واقعیت‌ها را مشتبه نمود. چنانچه تحریف تورات و انجیل و هر اثر دیگری مشهود و معلوم است، اگر تحریفی صورت گرفته بود، معلوم می‌شد.

الف - در قرآن کریم و کلام وحی تأکید شده است که پیامبر اکرم^(صلوات الله علیه و آله)، نه تنها تصرفی در آیات نمی‌نماید و اگر بنماید، خدا رگ قلبش را قطع می‌کند، بلکه تصریح شده که اساساً ایشان به جز وحی و منطق وحی چیزی نمی‌گویند:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (النجم، ۳ و ۴)

ترجمه: و او (در ابلاغ قرآن و پیام‌های خدا) هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید جز وحی که (از مبدأ اعلی) به او الفاء می‌شود نیست.

همچنین مکرر فرمود که آیات الهی را از سوی خود تفسیر و تأویل ننمایید، بلکه به پیامبر اکرم^(ص) تاسی کنید و هر چه او داد بگیرید و هر چه نداد واگذارید. مطیع الله و رسول و اولی الامر باشید و اگر اختلاف نمودید (مثل اختلاف در مصداق اولی الامر) نیز به او مراجعه کرده و حکمش را بپذیرید [چرا که همان منطق وحی است].

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده‌ی او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره‌ی چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبتتر است.

پس اگر قرآن کریم فرمود «اولی الامر»، یا «راسخون فی العلم» و یا «اولی الالباب»، باید از او بپرسیم که آنها کیانند و دارای چه مشخصات، علوم و فضیلتی هستند؟!

ب - چنین نیست که فضیلت‌های وجودی، علمی و کرامتی ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) را فقط خودشان راجع به خودشان نقل کرده باشند، هر چند که آنان موظف بودند تا خودشان را بشناسانند. بلکه ابتدا خداوند متعال فضیلت‌های آنان را برشمرد و سپس پیامبر اکرم (ص) بدانها تصریح نمود. چنانچه فرمود: «أنا مدينة العلم، و علیُّ بابُها - من شهر علم هستم و علی (ع) دروازه‌ی آن است».

این تعریف در تمامی کتب معتبر اهل سنت (مثل صحیحین) آمده است و حتی بسیاری از آنان نوشته‌اند در میان اهل بیت (ع) نیز اولین کسی که به این لقب (باب العلم) مشهور شد، حسین بن علی (علیه السلام) بوده است. (الأصبهانی، ابونعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۲۰هـ))

ج - اگر جمیع مسلمانان در میان تمامی احادیث و اقوال مختلف، فقط بر همین خطبه‌ی غدیر خم که مثبت و منقول و مقبول همگان است توجه و استناد کنند، باب بسیاری از این علوم برایشان باز می‌شود و تمامی شبهات نیز مرتفع می‌گردد. ذیلاً به چند فراز که در بیان ایشان به آیات قرآنی استناد شده است و در واقع تفسیر و تأویل آیه را بیان نموده‌اند اشاره می‌شود:

ولایت:

*** -** و پروردگرم آیه‌ای بر من نازل فرموده که: «همانا ولی، صاحب اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و ایمانیانی هستند که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.» و هر آینه علی بن ابی‌طالب نماز به پا داشته و در رکوع زکات پرداخته و پیوسته خداخواه است. (المائدة، ۵۵)

علم:

*** -** هان مردمان! او (علی (ع)) را برتر بدانید. چرا که هیچ دانشی نیست مگر این که خداوند آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران (إمام المُتَّقین)، علی، ضبط کرده‌ام. او (علی) پیشوای روشننگر است که خداوند او را در سوره‌ی یاسین یاد کرده که: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ - و دانش هر چیز را در امام روشننگر برشمرده ایم...» (یس، ۱۲)

فضیلت:

*** -** مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْتَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ.

ترجمه: هان مردمان! علی را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزیشان فرود آید. دور دور است (دورباد) از درگاه مهر خداوند و (مورد) خشم خشم (خدا) باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار (موافق) نباشد!

قرآن:

*** -** هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچکترند (ثقل اصغر) و قرآن یادگار گران سنگ بزرگتر (ثقل اکبر). هر یک از این دو از دیگر همراه خود خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

کمال دین و اتمام نعمت:

*** -** معبودا! تو خود در هنگام برپاداشتن او و بیان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» - «و آن که به جز اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نبوده، در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود.» خداوند، تو را گواه می‌گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم. (المائدة، ۳ - آل عمران، ۸۵)

آیات مدح و رضایت الهی و هل اتی:

*** -** هان ای مردم! این علی یاورترین، سزاوارترین و نزدیکترین و عزیزترین شما نسبت به من است. خداوند عزوجل و من از او خشنودیم. آیهی رضایتی در قرآن نیست مگر این که دربارهی اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطابی نموده به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدای متعال بوده است]. و آیهی ستایشی نازل نگشته مگر دربارهی او. و خداوند در سورهی «هل اتی علی الإنسان» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر برای او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

سورهی والعصر:

*** -** و سوگند به خدا که سورهی والعصر دربارهی اوست: «به نام خداوند مهربان مهر ورز. قسم به زمان که انسان در زیان است.» مگر علی که ایمان آورده و به درستی و شکیبایی آراسته است.

صراط مستقیم:

*** -** هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

د - و البته به دهها آیهی مبارکهی دیگر در همین خطبه تصریح شده است که گواه است اولاً ابتدا خداوند متان آنها را معرفی و مدح کرده است و ثانیاً حضرت رسول الله (صلوات الله علیه و آله) آنها را معرفی و از فضایلشان گفته است و ثالثاً قطعاً آنها معصوم، عالم به علم لدنی میباشند و هر چه گفتهاند، همان منطق وحی و صراط مستقیم است و تا کنون نیز هیچ بیانی از ایشان غیرمنطبق با عقل و وحی قلمداد نگردیده است.

سوال ۱۲: دکتر غ.ن در وبلاگش نوشته: منظور از کوثر در قرآن کریم، حضرت علی علیه السلام و نه فاطمه زهراء علیها السلام و دلایلی نیز اقامه کرده است - نظر شما چیست؟ (کارشناس علوم تغذیه/تبریز) (۹ تیر ۱۳۹۲)

از دلایل قید شده عبارتند از: علی^(ع) از کودکی نزد پیامبر اکرم^(ص) بزرگ شده و مثل فرزند او بوده است - کلمه کوثر مذكر است - در قرآن کریم هر کجا به فرزند بخشیدن اشاره شده کلمه «وَهَب» آمده نه «إعطا».

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به فرض که منظور امیرالمؤمنین^(علیه السلام) باشند [که البته ایشان نیز کوثر هستند]، حال چه مشکلی حل می شود و یا چه منظوری القا می گردد و یا چه هدفی محقق می گردد؟! آیا به مقام حضرتش اضافه می گردد و یا از مقام و جایگاه سیده النساء العالمین و حقیقت او در عالم هستی کاسته می شود؟

الف - کلمه «کوثر» به تنهایی به معنای «خیر کثیر» است، چنانچه در بیان آمده: کلمه «کوثر» بر وزن "فوعَل" به معنای چیزی است که شأنش آن است که کثیر باشد، و کوثر به معنای خیر کثیر است.

(مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۸)

ب - هر سخنی و از جمله آیات الهی که کلام وحی است، ظاهری دارد و باطنی - تفسیری دارد و تأویلی - مصداقی دارد و شأن نزولی ...، لذا نمی تواند معنای ظاهر کلمه را به جای شأن نزول گرفت و معنای ظاهر آیه را به جای تفسیر یا تأویل آن گرفت و با چنین خلط مبحثی نظریه نیز داد.

ج - از آنجا که ظاهر کلمه «کوثر» به معنای خیر کثیر است، مصداق بسیاری برای آن ذکر شده است، از جمله: قرآن کریم، اولاد رسول خدا^(ص)، نور قلب پیامبر عظیم الشان^(ص)، اخلاق پیامبر اکرم^(ص)، علم و حکمت، احکام و شریعت اسلام، مقام محمود، حوض کوثر در بهشت، امیرالمؤمنین^(ع) و ده ها مصداق دیگر که البته همگی خیر کثیر هستند.

د - بدیهی است که حوض کوثر، قرآن کریم، مقام محمود، احکام و شریعت و ... نیز «مذكر» نیستند، لذا مذكر بودن کلمه کوثر دلیل نیست که مصداقش نیز حتماً جنسیت داشته باشد و مذكر باشد. بلکه در زبان عربی کلیه اسمی یکی از سه حرف تعریف «مذكر، مؤنث و خنثی» را دارا می باشند و دستور زبان بر اساس آن تدوین شده است، چنانچه در آلمانی نیز چنین است. پس اگر در عربی یا آلمان (یا فرانسوی با دو حرف تعریف)، خورشید، ماه و ستارگان با حرف تعریف مذكر، مؤنث یا خنثی بیان شدند، منظور این نیست که آنها جنسیت دارند. بعید است که کسی که دست به تفسیر می زند این قواعد اولیه ادبیات را نداند(!؟)

لازم است کسانی که می خواهند دست به تفسیر و تأویل آیات و احادیث بزنند، ابتدا ادبیات عربی را یاد بگیرند و سپس قبل از اظهار نظر شخصی به آنچه اهل عصمت^(ع) در شأن آیه فرموده اند رجوع کنند.

د - خوب است کسانی که در قرآن مطالعه و تحقیق می کنند، از مُثله کردن آیات و تفسیر به رأی خودداری کنند تا مقصود و پیام را درست درک کنند، بعد اگر نظری یا انتقادی داشتند، به صورت مستدل بیان نمایند.

اگر منظور از کوثر در این آیه مبارکه حضرت فاطمه^(علیها السلام)، آن هم نه صرفاً در مقام دختری، بلکه مادری و امّ الائمه نبود، آیه بعد، دیگر معنا و مفهومی نداشت. یعنی چه که خدا بفرماید: به تو کوثر [به معنای حوض یا قرآن یا ...] دادم، و فلانی خودش ابتر و بی اولاد است؟

علامه طباطبایی^(ه) در المیزان به همین نکته اشاره نموده و می نویسد: «اگر مراد مساله ذریه به استقلال و یا به طور ضمنی نبود، آوردن کلمه "انّ" در جمله "إِنَّ شَائِبَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ" فایده ای نداشت، زیرا کلمه "انّ" علاوه بر تحقیق، تعلیل را هم می رساند و معنا ندارد بفرماید ما به تو حوض دادیم، چون که بدگوی تو اجاق کور است و یا بی خبر است.»

ه - شأن نزول آیه، جوّسازی شخصی از رجال کفار به نام (عاصم بن وائل) بود. لحظاتی با پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) صحبت کرد و وقتی وارد جمع شد و از او پرسیدند: با که حرف می‌زدی؟ گفت: با این مرد «ابتر» - چرا که پسران ایشان رحلت کرده بودند و اعراب مرد بدون پسر را ابتر خوانده و بدین وسیله او را شماتت و تحقیر می‌کردند. لذا دشمنان این واژه‌ی «ابتر» را دستمایه‌ی شماتت و تحقیر آن حضرت نمودند و شروع به جوّسازی کردند.

پس از آن، سوره‌ی کوثر نازل شد تا ضمن آن که بفرماید: منشأ خیر کثیر را به تو «اعطا» کردم، [نه این که صرفاً فرزند اعطا کردم تا از واژه‌ی وَهَبَ استفاده نماید]، و اضافه نمود که همان عاصم بن وائل است که ابتر و اجاق کور است «إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ». یعنی این منشأ خیر کثیر بستر ادامه‌ی نسل تو خواهد بود و آن شخص خودش ابتر می‌ماند.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۲: طبق احادیث حضرت مهدی(عج) وقتی ظهور می‌نماید که جهان را بی‌عدالتی و فساد گرفته باشد! حال باید فساد کرد تا ایشان بیاید، یا در احادیث نقل شده اشکالی هست. (۱۰ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه لزومی به ظلم و فساد که خلاف هدایت است وجود دارد و نه به احادیث و روایات اشکالی وارد است، بلکه صورت مسئله غلط است.

در هیچ حدیث و روایتی نیامده است که ظلم و تباهی «شرط» ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است تا لازم باشد که افراد برای فراهم شدن شرایط ظهور فساد و ظلم کنند، بلکه در احادیث بیان شده که «وقتی ظهور می‌نماید، دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است» و یا بیان شده «دنیا را همان گونه که پر از ظلم و ستم می‌شود، پر از عدل و داد می‌نماید» و این فرق دارد با این معنا که بگویند: از شرایط ظهور پر شدن دنیا از ظلم و جور است و تا چنین نشود ایشان ظهور نمی‌نمایند.

الف - اگر از شرایط ظهور منجی بشریت «ظلم و تباهی» بود، العیاذبالله خداوند حکیم، انبیا و اوصیای الهی و اولیاءالله امر به فساد و تباهی می‌کردند، نه امر به تقوا و قیام بر علیه ظلم و جور، چرا که ظهور وعده‌ی الهی است و همه‌ی انبیا برای زمینه‌سازی جهت تحقق همین وعده آمده‌اند.

اگر ظلم و فساد لازمه‌ی ظهور بود، دیگر نمی‌فرمود «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا (البقره، ۲۵۶) - پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است» و آن همه آیه‌ی صریح و روشن جهاد در برابر کفر و ظلم نمی‌آمد و دستور به قیام و شهادت به عدالت داده نمی‌شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (المائده، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

تمامی انبیای الهی، کتاب‌های آسمانی و اوصیا و اولیای الهی بر قیام انسان به قسط و عدل نازل شده‌اند، چنانچه در خصوص تمامی آنها فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن (از منطق و معجزه) فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (الگو و وسیله‌ی سنجش) فرو فرستادیم تا مردم (در زندگی دنیا) به قسط و عدل برخیزند، ...

ب - زمین و زندگی بشر، از همان ابتدایی که قابیل برادرش هابیل را به ظلم کشت، پر از ظلم و فساد بوده است و لحظه‌ای زمین خالی از این انحطاط نبوده که بعداً ایجاد شود. در عصر وحی و زمان شخص رسول الله (صل الله علیه و آله) نیز زمین و حتی محل حضور خودشان پر از ظلم و فساد بوده است و همچنین زمان سایر ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام). چه ظلم و فساد از این بالاتر که بفرماید: «قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی برای شما بنویسیم که هرگز گمراه نشوید» و برخی که در جایگاه صحابه بودند، بگویند: «لازم نکرده بیاورید، هذیان می‌گوید!» و مابقی هم قبول کنند و بدین جا بیانجامد که حضرت منصور شده و همه‌ی آنها را از اتاق خود بیرون کند؟! چه ظلمی بالاتر از غصب خلافت الهی و شکافتن فرق امیر مؤمنان^(ع) و متفرق کردن جهان اسلام برای همیشه است؟! چه ظلمی بالاتر از ترور یازده امام معصوم^(ع) زیر نقاب اسلام است؟! زمین خدا کی از کفر، نفاق، فساد، فحشا، ظلم، جنایت و نسل‌کشی خالی بوده است که بعداً پُر شود؟! لذا فرمودند: زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، چنانچه پر از ظلم و فساد شده است و یا همان گونه که پر از ظلم و فساد

می‌شود، پر از عدل و داد می‌نماید. نه این که ظلم و فساد نیست و باید ایجاد شود تا حضرتش ظهور نمایند.

ج - غیبت حضرت مهدی (علیه السلام)، غیبت از جسم و جان نیست، بلکه غیبت از شناسایی در بُعد شخصی و غیبت از حکومت جهانی در بُعد اجتماعی است. یعنی یک مسئله‌ی کاملاً سیاسی. بدیهی است که این قیام، علیه کفار، منافقین و ظالمین می‌باشد [پس معنا ندارد که بگویند ظلم و فساد کنیم تا حضرت بیاید علیه خود ما قیام کند]، و حکومت نیز مستلزم فراهم بودن زمینه‌ها و امکانات است که از جمله اهم آنها، یاران با وفا، صدیق، مجاهد، بصیر و با تقوا می‌باشد و نیز زمینه‌ی مساعد برای پذیرش عمومی می‌باشد. لذا منتظر کسی است که در خودسازی و زمینه‌سازی بکوشد.

مخاطب وعده الهی:

مخاطب وعده‌ی الهی بر حکومت جهانی در زمین، مؤمنین هستند و کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند، نه کسانی یا دست روی دست گذشته و هر حرکتی علیه کفر و ظلم را نفی می‌کنند و یا بدتر آن که خود بدین بهانه به شیوع فساد، فحشا، ظلم و کفر دامن می‌زنند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْقَاسِيُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و حکومت بخشد همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (مانند مؤمنان قوم نوح و قوم هود و صالح و قوم یونس) جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی‌تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر که پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند.

مرتبط:

سوال - در احادیث آمده «انتظار» بالاترین عبادت است، آیا همه ما بهترین عبادت کنندگان هستیم یا باید کار خاصی انجام دهیم؟

سوال ۱۴: آیا درست است که آتش جهنم برای سادات حرام است و سادات گناهکار در «زمهریر» که سرد است عذاب می‌شوند؟ (مهندسی اقتصاد کشاورزی/رفسنجان) (۱۳ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خیر درست نیست. چنین آیه و روایتی نیامده است.

واژه «زَمَهْرِير» از مادهی زَمَهَرَ به معنای «شدت سرما»، می‌باشد و فقط در یک آیهی قرآن کریم بیان شده است، و آن هم در توصیف بهشت و نعمات بهشتیان و نه جهنم:

«مَتَّكِينٍ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا» (الإنسان، ۱۳)

ترجمه: در آن [بهشت] بر تختها [ی خویش] تکیه زنند در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی.

الف - این که خداوند متعال سادات را وارد آتش نمی‌نماید، آتش بر سادات حرام شده است، سادات کافر یا معصیت‌کار در جایی از جهنم به نام زمهریر که سرد است معذب می‌شوند و ... گمان‌های غلط و خرافه است.

ب - هر موجودی در هر عالمی باید جایگاهی داشته باشد، چنانچه جایگاه انسان زنده، کره‌ی زمین است، خواه مؤمن باشد و خواه کافر. شمر و یزید نیز روی همین زمینی زندگی می‌کردند که حضرات امام حسین، ابوالفضل العباس و زینب کبری علیهم‌السلام زندگی می‌کردند. اما در آخرت انسان‌ها به تناسب ایمان و عملشان جدا و جایگاهشان متفاوت می‌شود. جایگاه اهل ایمان بهشت است و جایگاه اهل کفر، نفاق و معصیت پروردگار عالم نیز جهنم است و هر یک نیز طبقات و ویژگی‌هایی دارند.

از این رو همه‌ی اهل کفر، ظلم و عصیان به جهنم می‌روند، خواه سادات باشند یا عام. چنانچه در حدیث فرمود: «خداوند جهنم را برای معصیت‌کاران آفریده است؛ هر چند آن شخص عاصی، سید قریشی باشد». (بخار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۲)

ج - ملاک درجات انسان، از اسفل السافلین گرفته تا اعلیٰ علیین، فقط میزان تقواست. لذا خطاب به همه‌ی انسان‌ها (یا ایها الناس) فرمود جنسیت (مرد و زن)، ملیت، زبان، نژاد و رنگ و ... به هیچ وجهی ملاک نمی‌باشد و فقط تقوا ملاک است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.

ج - در میان همه‌ی اقوام، ملل، نژادها و نسل‌ها، افراد خوب، مؤمن و صالح و نیز افراد شرّ، کافر و ظالم وجود دارند و از جمله در میان سادات. سید باب فراماسون، بنیانگذار بابیت بود که به بهائیت انگلیسی منجر شد - انورسادات با آن همه جنایتش سادات بود - بنی‌صدر با آن همه خیانت و جنایتش سادات بود و ...، آیا اینها چون از نسل سادات هستند، به آتش جهنم معذب نمی‌شوند و امثال آنها چون از نسل دیگری هستند معذب می‌شوند؟! خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که وقتی قیامت برپا می‌شود، نَسَب و قوم و خویشی هیچ نقشی ندارد:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (المؤمنون، ۱۰۱)

ترجمه: پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.

البته در روایت داریم که «در جهنم نقطه‌ای وجود دارد که از شدت سرما اعضای بدن از هم متلاشی می‌شود»، اما قید نشده که آنجا مخصوص سادات است و یا آتش جهنم بر سادات حرام شده و به زمهریر می‌روند؟! خیر. بلکه عذاب یکی از طبقات جهنم، سرما‌ی شدید است و جای گرفتن در طبقات بهشت و متنعم شدن از نعمت‌هایش و یا جای گرفتن در طبقات جهنم، طول مدت و معذب شدن به عذاب‌هایش نیز متناسب به اعتقادات و اعمال انسان‌ها می‌باشد.

سوال ۱۵: معجزه عصر ما چیست؟ لابد می‌گویید: قرآن کریم. خب ما که عربی بلد نیستیم و فرق یک جمله عربی با یک آیه را تشخیص نمی‌دهیم. (کارشناسی هنر/یزد) (۱۴ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معجزه کاری است که دیگران در انجام آن ناتوان (عاجز) باشند تا یقین کنند از سوی انسانی مانند خودشان نیست، بلکه از سوی پروردگار عالم است و بدین سبب به نبی آورنده‌ی آن ایمان آورند. البته علت فقط آن نیست که او کار عجیب و غریبی انجام داده است، بلکه حقیقت مطلب آن است که او در محضر الهی مدعی پیامبریش شده است، پس اگر به او معجزه‌ای داده شد، یعنی ادعای او درست و صادق است و اگر داده نشد، یعنی دروغگو می‌باشد.

الف - اگرچه معجزه کاری است که دیگران نمی‌توانند انجام دهند، اما بدون تردید خلاف نظام آفرینش نمی‌باشد و قوانین علت و معلول بر معجزه نیز مستولی است، منتهی دلیل نیست که معلولها همیشه از علل شناخته شده‌ی ما باشد.

ب - هر چند که هیچ کس در هیچ زمانی نمی‌تواند عین عمل معجزه‌ی یک نبی را انجام دهد، اما معجزه حتماً متناسب با شرایط و مقتضیات روز و نیازهای مخاطبین آن نبی می‌باشد.

حضرت نوح^(ع) کشتی می‌سازد، چرا که عذاب منکرین از نوع سیل است - حضرت ابراهیم^(ع) سالم از آتش بیرون می‌آید، چون او را به آتش انداختند و طبیعت آتش نیز سوزاندن است - حضرت موسی^(ع) عصایی به زمین می‌زند و مبدل به ماری زنده می‌شود و ریسمان‌های ساحران را می‌بلعد، چون فرعون، ساحران را برای مقابله با او جمع کرده بود - حضرت عیسی^(ع) با یک دست کشیدن کور و پیس را شفا می‌دهد و با امر خود و البته به اذن الله مرده را زنده می‌کند، چرا که در آن روزگار بیماری زیاد بود و طبیبان ادعای خدایی یا وساطت خدایان را داشتند. اما عصر ما، عصر علم، ارتباطات، کلام و حقوق است. عصر شناخت عوالم (جهان‌بینی)، تعقل و تفکر است، لذا معجزه برای ما نیز باید از نوع علم و حقوق باشد که البته چنین معجزه‌ای در کتاب و کلام ظهور می‌یابد. لذا اسامی خاصی چون: قرآن، کتاب الله و یا کلام‌الله دارد.

قرآن که معجزه‌ی عصر ماست، کتابی است شامل معرفی جهان، معرفی انسان، معرفی عوالم گوناگون وجود ... و نیز قوانین منطبق با حقایق عالم هستی. معارفی که با عقل و علم به اثبات می‌رسد و راه‌گشا و راهنمای بشر و بشریت است.

ج - اگرچه هر علمی ابتدا به زبان گوینده‌اش ظهور می‌یابد و خداوند حکیم نیز فرمود به هر پیامبری به زبان خودش وحی می‌فرستم، اما «علم» زبان ندارد، به سرعت گسترش می‌یابد و برای همگان قابل فهم می‌شود؛ به ویژه علوم انسانی از قبیل فلسفه، حکمت، حقوق، ادبیات، هنر و

آیا کسانی که مسلمان نیستند و به سایر ادیان الهی چون یهودیت و مسیحیت گرویده‌اند، عبری می‌دانند؟ آیا کسانی که به مکاتب و ایسم‌های بشری چون: فرویدیسم، داروینیسم، هگلیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم ... و در یک کلام، مکاتب مادی «ماتریالیسم» گرویده‌اند، همگی آلمانی، انگلیسی، فرانسوی و ... می‌دانند؟! آیا ملل مسلمان طی ۱۴۰۰ و چند سال گذشته که به اغلب معارف و احکام اسلامی آشنایی داشته و دارند، همه عربی می‌دانسته و می‌دانند؟! آیا همه‌ی پزشکان لاتین و همه‌ی مکانیک‌ها آلمانی و همه‌ی هنرمندان نقاشی و مجسمه سازی ایتالیایی یا فرانسوی یا یونانی و فارسی بلد هستند؟! یا فقط علوم قرآنی به زبان دیگر فهم نمی‌شود؟! البته اگر بدانند، بهتر و بیشتر با منابع و متون دین یا مکتب مورد نظر آشنا خواهند شد.

د - پس این که مدعی شویم چون عربی نمی‌دانیم، از معجزه بودنش نمی‌فهمیم، ادراک و القایی سطحی نگرانه است. ولی به این مهم نیز دقت داشته باشیم که فهم هر علم و هنری، مستلزم رجوع با انگیزه و علاقه است. در مورد آیه به آیه‌ی قرآن کریم، ده، صدها و هزاران کتاب به زبان‌های متفاوت نوشته است، پس هر کس دوست داشته باشد، راه علم، فهم و بصیرت باز است.

معلوم است که اگر کسی رجوعی نداشته باشد، یاد نمی‌گیرد و نمی‌فهمد. مضافاً بر این که هر مراجعه کننده به علمی نیز به آن عالم نمی‌شود، بلکه باید علاقه هم داشته باشد. در خصوص معجزات انبیا و از جمله قرآن کریم نیز چنین است. بسیاری از مردم سخن و دلایل عقلی انبیای الهی را شنیدند و تکذیب کردند و معجزاتشان را با چشم دیدند و گفتند که سحر و جادو است! و بسیاری امروز قرآن را می‌خوانند و می‌فهمند، اما عالماً و عامداً انکار کرده و عناد و لجاجت می‌کنند.

پس معلوم می‌شود که شرط و شروط دیگری نیز لازم است که از آن جمله خودداری از پیش‌داوری قبل از رجوع و تقوای و عدالت در قضاوت است. وگرنه صرف معجزه بودن قرآن کریم، دلیل بر هدایت شدن هر کس که آن را می‌خواند نمی‌باشد. جادوگران بارگاه فرعون، همان معجزه‌ای را دیدند که فرعون نیز دید، ساحران ایمان آوردند، ولی به کفر فرعون افزوده شد. لذا در مورد معجزه‌ی قرآن کریم نیز می‌فرماید که برای جسم و جان مؤمنین شفا و رحمت است، ولی بر گمراهی ظالمین می‌افزاید:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَرْيَدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

به عنوان مثال: این جماعت عرب، همگی عربی می‌دانند و اکثر غریب به اتفاق نیز مسلمان هستند و کتابشان قرآن است، اما معجزه‌ی قرآن نه تنها بر هدایتشان نیفزود، بلکه بر خسراشان افزود: به ویژه وهابی‌ها، سلفی‌ها و تکفیری‌ها.

جدید:

■ [گفتگوی اختصاصی / مدیر «ابکس - شبهه» از تغییر نام و نشانی اینترنتی این پایگاه خبر داد](#)

سوال ۱۶: خداوند متعال در قرآن کریم (السجده، ۵) فرموده که دنیا پس از ۱۰۰۰ سال به پایان می‌رسد، اما اکنون ۱۴۰۰ سال فقط از اسلام گذشته است؛ آیا این نشان از تناقض ندارد؟ (کاردانی رایانه/سبزواری) (۱۶ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیهی مذکور و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (السجده، ۵)

ترجمه: اوست که امور این دنیا را از (ابتداء خلقت تا برپایی قیامت، به فرمانی صادر از) آسمان تدبیر و تنظیم می‌کند، سپس (نتایج حاصله‌ی تدبیر) در روزی که مقدار آن به اندازه‌ی هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید به سوی (مقام ربوبی) او بالا می‌رود.

الف - ما که می‌دانیم حتی یک جمله‌ی نثر یا یک بیت شعر از یک انسان معمولی را نمی‌توان بدون علم و اشراف (دست کم به ادبیات) تفسیر نمود، نباید با یک روخوانی و حمل معانی ظاهری به آنچه که عرف خودمان است (نه ادبیات آن)، دست به تفسیر زده و فراتر از آن قضاوت نیز بنماییم. البته در همین روخوانی نیز باید دقت و تأمل گردد، چنانچه اگر به ظاهر همین آیه توجه کنیم، نفرموده است که دنیا پس از هزار سال به پایان می‌رسد، بلکه فرموده است آن روزی که همه چیز به سوی او برمی‌گردد، بر اساس محاسبه‌ی شبانه روز نزد شما، هزار سال به طول می‌انجامد. چنانچه در جای دیگری فرموده است، آخرت موافقی دارد و یکی از روزهای آن به حسب شمارش شما در دنیا، پنجاه هزار سال است.

ب - بدیهی است که برای فهم بهتر یک آیه [چه رسد به تفسیر آن]، باید دست کم معانی کلمات و واژگان در ادبیات قرآنی را دانست. به عنوان مثال «تدبیر - نزول - آسمان - زمین و عروج» یعنی چه؟ آیا مراد از ارض، در همه‌ی آیات همین کره‌ی زمین است؟ آیا مراد از آسمان، همین آسمانی است که بالای سر خود می‌بینیم؟ نزول چیست؟ مثل بارانی است که از بالا می‌بارد، یا حقیقتی است که از مراتب وجودی بالا به مراتب پایینتر وجود می‌رسد؟ آیا عروج، یعنی به هوا رفتن؟ یا بازگشت به همان مراتب وجودی بالاتر است؟ آیا این آیه تبیین «قوس نزول و قوس صعود» نیست؟

ج - در هر حال وارد این مباحث نمی‌شویم و به همین توضیح ساده و کوتاه بسنده می‌شود که خداوند فرمود: تدبیر امور عالم حیات در زمین (آنچه زیر پای انسان و در اشراف اوست و به حیات دنیوی او مربوط است) - که از سوی خداوند علیم و حکیم صورت می‌پذیرد - از عالم بالای وجود (آسمان)، مراتب نزولی را طی می‌کند تا به زمین برسد. وقتی قیامت رسید، نتیجه‌ی تدبیر در یک روز بالا می‌رود، اما طول مدت این روز را اگر بخواهید به حساب اهل زمین محاسبه کنید، برابر با هزار سال است. پس مشاهده می‌فرمایید که نفرموده عمر زمین هزار سال است و پس از هزار سال دنیا به پایان می‌رسد و تناقضی نیز وجود ندارد.

سوال ۱۷: تفسیر آیه (لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ ...) را که مورد برداشت‌های متفاوت و گاه سوء استفاده‌ها قرار گرفته است توضیح دهید؟ (مهندسی شیمی/تهران) (۲۴ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تفسیر آیات کریمه، فوق بضاعت علمی و مجال کوتاه ماست؛ اما به نکاتی در شرح این آیه اشاره می‌گردد تا برداشت صحیحتری انجام پذیرد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در (اصول اعتقادات) دین اکراه نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکراه‌پذیر نیستند بلکه تابع دلیل و برهان می‌باشند، و) بی‌تردید راه هدایت از گمراهی (به واسطه‌ی قرآن، عقل و دین) روشن شده است، پس هر که به طغیانگر (شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حَقًّا که به دستگیره‌ی محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست.

الف - ابتدا دقت کنید که چگونه آیه‌ی قرآن را علیه دین و قرآن به کار برده و مورد استناد قرار می‌دهند. گویا خداوند متعال پس از ارسال ۱۲۴ هزار نبی، پنج رسول اولی العزم، صاحب کتاب و شریعت و بیان آن همه قوانین در قرآن کریم و نیز تأکید بر قیامت، فرموده باشد، البته دین‌داری یک کار اختیاری است و هر کس آزاد است هر کاری دلش خواست انجام دهد!

ب - جالب آن که در مقام سوءتفسیر یا سوءبرداشت، آیه را نیز نصفه می‌خوانند، مثل کسی که نماز نمی‌خواند و مدعی بود که خدا در آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ - ای مؤمنین به نماز نزدیک نشوید»، مؤمنین را امر به ترک نماز کرده است و مابقی آیه مبنی بر «حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - تا بفهمید که چه می‌گویید» را نمی‌خواند!

ج - این آیه نیز ادامه دارد و فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ - در دین اجباری نیست»، به این دلیل که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - به درستی که راه رشد از راه گمراهی روشن شده است». و بلافاصله تصریح می‌نماید که اگر کسی نسبت به طاغوت (نفس و بیرونی) کفر ورزید و به خدا ایمان آورد، به ریسمان ناگسستنی چنگ زده است.

د - این آیه در مقام «تکوین» است و نه «تشریح». یعنی به چگونگی خلقت اشاره دارد. می‌فرماید، جمادات، گیاهان، حیوانات و ملائک را همه مجبور آفریدم، اما انسان را مجبور نیافریدم، بلکه به او اختیار و قدرت انتخاب دادم. عقل، شعور، منطق، فطرت، نبی، رسول، کتاب و امام دادم، سمع و بصر دادم و راه را از بیراهه برایش مشخص کردم تا با اختیار خودش راه رشد را برگزیند. نه این که دین یک بازیچه‌ی اختیاری است، هر کس خواست بپذیرد و هر کس نخواست نپذیرد و هیچ فرقی نمی‌کند و اگر کسی نپذیرفت، مجاز است که نپذیرد. این که با قیامت منافات دارد.

دقت شود از مهمترین ویژگی‌ها و امتیازات بشر که او را قابل خلیفه‌الله شدن نموده است، همین تجلی «اختیار و اراده»ی الهی در اوست که در سایر موجودات تجلی نیافته است.

پس آیه‌ی کریمه به چگونگی خلقت انسان «تکوین» در این امر اختصاص دارد، نه این که جوازی باشد برای کفر، شرک، نفاق و هر گونه معصیت و اباحه‌گری.

ه - لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ، مربوط به عقیده‌ی انسان است، نه چگونگی عملکرد او. بدیهی است که نه تنها نباید «عقیده» را با زور به کسی تحمیل نمود، بلکه اساساً تلاش در این مسیر نیز هیچ نتیجه‌ای ندارد. هیچ کس نمی‌تواند عقیده‌ای را به زور به کسی تحمیل کرده و بیاوراند. حیطة‌ی عملکرد زور و تحمیل، بدن و اعمال بدن است و نه عقیده. اگر کسی را مجبور کردند که «لا إله الا الله» و یا برعکس کفر بگوید، زبانش را مجبور کرده‌اند و با زور تغییری در عقیده‌اش ایجاد نمی‌شود. لذا اجبار فقط در مقام عمل کاربرد دارد؛ چنانچه

در نظامات مدنی نیز ممکن است بسیاری عقیده به پرداخت مالیات نداشته باشند، اما بدان مجبور می‌شوند، یا عقیده‌ای به بسیاری از قوانین اجرایی نداشته باشند، اما بدان مجبور می‌شوند. این در نظام «تشریح - قانون گذاری» است که حفظ یک نظم مستلزم پذیرش و رعایت آن است و اگر کسی نپذیرفت، ممکن است بدان مجبورش کنند. مثل اجبار حجاب در ایران و کشف حجاب در فرانسه و اروپا.

و - چه در نظام اسلامی و چه در هر نظام دیگری، اگر کسی معتقد باشد که رعایت قوانینی که مغایر با عقیده‌ی اوست لزومی ندارد، معتقد به آنارشیسم، اباحه‌گری و هرج و مرج می‌باشد.

ز - در ضمن این آیه دلالت دارد که اعتقاد عقلی و قلبی مردم به اسلام نیز به رغم ضدتبلیغ‌هایی که می‌کنند، به خاطر زور و شمشیر نبوده است، چرا که اعتقادات زوری نیست. چنانچه امروزه بسیاری ضدتبلیغ می‌کنند که اسلامیت ایرانیان به خاطر حمله‌ی اعراب بوده است. در حالی که اصلاً چنین نبوده و نمی‌تواند باشد، وگرنه دین مردم در حملات بعدی مغول‌ها، روس‌ها، انگلیس‌ها و نزدیک به سه دهه استعمار غرب تغییر می‌کرد. پس اعتقادات زوری نیست. هر کس مختار است که هر عقیده‌ای داشته باشد، اما بدان معنا نیست که محق است هر عقیده‌ای داشته باشد، وگرنه اعزام انبیا، انزال وحی و کتب آسمانی، معاد، پاداش و کیفر معنا نداشت.

دقت شود که «اعتقاد به مبانی» با «عملکرد به قوانین»، دو مقوله‌ی کاملاً متفاوت است. اعتقادات به هیچ وجه زوری نیست، اما عملکرد در هر جامعه‌ای می‌تواند زوری باشد، چنانچه هر قانونی در هر جامعه‌ای، یک ضمانت اجرایی «قهری» [از جریمه‌ی نقدی گرفته، تا زندان و اعدام] دارد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۸: قرآن خرافه‌گرایی بسیار دارد، از جمله بیان وجود جنّ، که حتی سوره‌ای به این نام دارد - پاسخ این شبهه رایج شده علیه قرآن چیست؟ (لیسانس - رشت) (۳۰ تیر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حکما و فلاسفه یک فاعده‌ی عقلانی دارند تحت عنوان «عدم الوجدان لا يدل على عدم الوجود» یعنی: عدم شناخت (شخص) دلیل بر عدم وجود نیست.

الف - جنّ، به موجودی گفته می‌شود که در شرایط عادی یا به تعبیر دیگری معمولاً با چشم عادی دیده نمی‌شود. عالم مملو از این گونه موجودات می‌باشد که انسان تا کنون ندیده است و شاید هرگز هم نبیند، دلیل نمی‌شود که با این اندک شناختی که از موجودات عالم دارد، حکم قطعی دهد که چه موجوداتی وجود ندارند.

جنّ، تنها موجود دیده نشدنی نیست که قرآن یا سایر کتب الهی بدان تصریح کرده باشند، ملائک نیز چنین هستند. مضافاً بر این که روح یا وجود بهشت و جهنم و ... نیز که به چشم مادی دیده نشده‌اند و نمی‌شوند نیز در قرآن کریم و تمامی کتب آسمانی معرفی شده‌اند.

بشر امروز نیز در سایر کرات آسمانی به دنبال موجودات دیگر می‌گردد، یعنی وجود چنین موجوداتی امر بعیدی نیست و البته الزامی ندارد که این موجودات ذی حیات حتماً از نوع سبزی خوردن، کردگدن، دایناسور، یا انسان باشند. لذا بشر با علم امروز، به دنبال موجودات غیرارگانیک نیز می‌گردد. پس اگر بشر به وجود آنها علم نیافته باشد، باز هم نمی‌تواند به صورت قطعی رد کند و یا خرافه بخواند.

ب - بیان وجود جنّ، اختصاصی به قرآن کریم ندارد. از وقتی حضرت آدم^(ع) خلق شد و خداوند کریم او را به کلّ اسمای خود تعلیمش داد، «جنّ» نیز معرفی شد و بیان شد که شما بنی آدم، دشمنی هم به نام شیطان دارید که از گروه جنّیان است و خود ابلیس نیز از گروه جنّیان است. لذا مقوله‌ی «شیطان» که نه تنها هیچ یک از ادیان الهی با آنها بیگانه نیستند، بلکه همه‌ی آحاد بشر با آن آشنا هستند و غالباً مغلوب و عبد او هستند، همیشه و در همه جا و از جمله کتب آسمانی بیان گردیده است؛ منتهی در قرآن کریم به «سنخ» خلقت او که از آتش است نیز اشاره شده است.

البته لفظ «شیطان» اختصاصی به جنّ ندارد، بسیاری از انسان‌ها نیز شیطان هستند. یعنی مطرود، منحرف و منحرف کننده. لذا فرمود: شیاطین انس و جنّ.

ج - بدیهی است کسانی که خدا را نشناخته‌اند و یا همچون سرکرده‌ی «جنّ»‌ها، یعنی ابلیس، اولاد و یارانش، خدا را شناخته‌اند، اما با عناد و لجاج برخورد می‌کنند و منکر وجود خدا هستند، وحی خدا، کتاب خدا، نبی خدا، رسول خدا، بهشت خدا، جهنم خدا ... و خلاصه هر چه مربوط به خدا می‌شود را قبول نخواهند داشت.

معنی ندارد وقتی کسی وجودی را منکر است، در خصوص فعل او سخنی بگوید. پس اینان حق ندارند که راجع به فعل خدا (قول یا خلق او) به بحث بنشینند، بلکه باید اول راجع به وجود خود او تحقیق کنند و اگر دلایلی بر تکذیبش دارند بیان کنند. اما چون قادر به تکذیب نیستند، دشمنی می‌کنند و یکی از روش‌های دشمنی نیز همین رجوع معاندانه و مغرضانه به قرآن کریم و آیات الهی می‌باشد. از تمام قرآن یک آیه راجع به جنّ را بیرون کشیده و دلالت می‌کنند که قرآن کریم خرافه است!

د - به آنها بگویید: هر گاه اصولی چون «لا إله الا الله» - «خلق السماوات و الارض» - «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله ...» برای شما حل شد، موضوع وحی، نبوت، کتاب و آنچه در آن آمده، از جمله جنّ، ملائکه، بهشت و جهنم نیز حل خواهد شد و تا وقتی اصل و اصول را نشناخته‌اید، فرع و فروع را نیز نخواهید شناخت و با تکذیب فاعل، بحث از فعل او بی‌مورد و غیرعقلانی است.

سوال ۱۹: گوساله سامری که از طلا و نقره ساخته شده بود صدای گاو می داد! می گویند: آخر کدام انسان عاقلی این را قبول می کند که مجسمه صدای گاو بدهد؟! پاسخ چیست؟ (لیسانس/رشت) (۳۱ تیر ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می باشد:

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ قَنَسِيَّ» (طه، ۸۸)

ترجمه: پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و [او و پیروانش] گفتند این خدای شما و خدای موسی است و [پیمان خدا را] فراموش کرد.

الف - کاربر محترم متذکر شده است که این آیه و چند آیه‌ی دیگر در سائیتی تحت عنوان «خرافه‌گرایی در قرآن» منتشر شده است.

بدیهی است وقتی عده‌ای بدون کمترین آشنایی به زبان عربی، ادبیات قرآنی، تاریخ، علوم روز و...، تصمیم بگیرند و مأمور باشند که علیه اسلام و قرآن شبهه پراکنی کنند، از این حرف‌ها نیز بسیار می‌زنند و البته اغلب به باطل بودن سخن خود نیز آگاهند و می‌دانند که پاسخ‌های روشنی دارد، اما برای آنان پاسخ نیز مهم نیست و هر چه بگویند، چیز دیگری خواهند گفت. لذا بهتر است منفعّل آنها نباشیم.

ب - آیا خیلی محال، غیرممکن یا سخت است که انسان مجسمه‌ای شبیه گوساله درست کند که جان نداشته باشد، اما صدا داشته باشد؟! یا از یک طرفش باد وارد شود و با چرخش در پیچش‌های لوله‌ای شکل، از طرف دیگری با صدا خارج شود؟! این کار را امروزه در اسباب‌بازی سازی نیز زیاد انجام می‌دهند و حتی بچه‌ها با بادکنک یا ... نیز از این کارها انجام می‌دهند. حالا چون قرآن کریم فرمود که یک وقتی یک کسی چنین کاری کرد تا یک مشت ابله ظاهربین و بی‌بصیرت را اغفال کند، حتماً غیرمعقول و خرافه و یا به قول آنها «مضحک» و ... می‌باشد؟!

ج - متأسفانه چیزی که در جامعه‌ی امروزی ما بیشتر از گذشته پیدا می‌شود، گوساله و گوساله‌پرست است. آیا کفاری که به انجام حیل صداهایی از خود در می‌آورند و می‌گویند: خدایی که انبیا گفته‌اند و به سوی او دعوت کرده‌اند، وجود ندارد و خدای ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام و حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله)، همین معلومات و مصنوعات ما می‌باشد، اما چون مردم نمی‌فهمیدند یا [العیاذ بالله] می‌خواستند مردم را فریب دهند، نام «الله» بر آنها گذاشتند و ...، عین همین کار و کلام سامری نیست که مجسمه‌ای از طلا و نقره ساخت که صدایی هم از آن در می‌آمد و گفت: خدای شما و خدا موسی همین است؟! آیا از این گوساله‌ها و گوساله‌پرست‌ها و حتی موجودات بی‌جانی که فضای صدا را کاملاً به خود اختصاص دادند و ادعای الوهیت بر بشر دارند، امروزه کم هستند؟!

د - اتفاقاً آیه‌ی کریمه به همین مهم اشاره دارد که وقتی بشر عقل شریف را به کار نیانداخت، بنده‌ی هوای نفس شد، منکر خدا شد و به جنگ او رفت، بی‌بصیرت و ظاهربین شد، حتماً گوساله‌های جاندار و بی‌جان را به جای «الله» گذاشته و می‌گوید «رب من» یعنی تربیت کننده‌ی امور من و عالم و نیز «اله من»، یعنی معبود، هدف و همه چیز من، همین گوساله‌ی صنعتی (مکشوف یا ساخته‌ی بشر) و صدای اوست.

آیا دستاوردهای امروز بشر، مثل پول، ثروت، قدرت، تکنولوژی، ارتباطات، ابزارهای صوتی و تصویری و ... برای برخی وسیله‌ی رشد و برای بسیاری دیگر «گوساله‌ی سامری» نمی‌باشد؟! مشکل جهان بشر امروز، همین گوساله‌های سامری و گوساله‌پرستان مدرن هستند. آیا کم هستند گوساله‌پرستانی که این گوساله‌ها را صاحب اختیار و معبود خود می‌دانند؟!

در ادامه آیه‌ی فوق نیز به همین معنا تصریح می‌نماید که عده‌ای از مردم به دنبال «پوچ» می‌روند، بی‌جان‌ها و صداهایی که نمی‌توانند به نیازهای بشر پاسخی دهند و فقط مجسمه‌های بی‌جان ولی براقی هستند که صداهایی از آنان خارج می‌گردد:

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا تَفَعًّا» (طه، ۸۹)

ترجمه: آیا نمی‌بینند که آن گوساله (هنگام خوانده شدن) پاسخی به آنان نمی‌دهد و مالک هیچ زبان و سودی برای آنها نیست؟

پس صدق الله العلی العظیم

سوال ۲۰: در آیهای می‌فرماید: به جهنمیان گفته می‌شود که مگر برای شما رسولی نیامده بود، پس چرا اطاعت نکردید؟ در حالی که برای ما و برای خیلی‌های دیگر رسولی نیامده است؟ (۳ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیه مبارکه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (الزمر، ۷۱)

ترجمه: و کسانی که کفر ورزیده‌اند گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند، تا آن گاه که بدان جا رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانانش (از روی توبیخ و سرزنش) به آنها گویند آیا فرستادگانی از (جنس) خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را از ملاقات این روزتان بیم دهند؟ گویند: چرا، ولکن (ما بر کفر و عناد خود اصرار کردیم تا) وعده‌ی عذاب (الهی) بر کافران ثابت گردید.

الف - خداوند متعال، خالق، علیم، حکیم، رحمان، رحیم و هادی است و بشر را از طرق مختلف به سوی رشد و کمال - که در شناخت و ایمان به او و پیمودن صراط مستقیم به امر او محقق می‌گردد - هدایت می‌کند و این انسان است که با میل، اراده و اختیار خود، می‌تواند تسلیم شود و یا طریق جهل، هبوط و سقوط به درکات تا «اسفل السافلین» را ببیند.

بدیهی است که حکمت الهی ایجاب می‌نماید که هدایت [تکوینی و تشریحی] نماید و بدون هدایت نیز کسی را معذب ننماید. لذا فرمود:

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (الإسراء، ۱۵)

ترجمه: هر کس به راه آمد (هدایت شد) تنها به سود خود به راه آمده و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را برنمی‌دارد و ما تا پیامبری برنینگیزیم به عذاب نمی‌پردازیم.

و نیز تصریح نمود: اگر قبل از ارسال رسول معذب کنیم، آنان حجت در دست دارند که چرا ما را خبر و هدایت نکردی؟

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْرَىٰ»

(طه، ۱۳۴)

ترجمه: و اگر ما آنان را قبل از [آمدن قرآن] به عذابی هلاک می‌کردیم قطعاً می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم؟

ب - اما به چند نکته‌ی مهم باید توجه شود:

اول آن که بدانیم او خالق و هادی بندگانش است و به نیازهای آنان و چگونگی مرتفع شدن آنها علم دارد و از جمله نیاز هدایت؛ پس اعزام رسول و زمان و مکان ارسال آنها در اختیار بندگان و سفارشی نیست که هر کس بر اساس ذوق خود رسولی بطلبد و اگر غیر از آن بود، اطاعت و تبعیت ننماید. اوست که می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد تا هدایت محقق شده و اتمام حجت شود؟

«وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آن که نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و عذابی سخت خواهد رسید.

دوم آن که: ارسال رسل برای هر قومی بدان معنا نیست که ما بگوییم خب حالا ما چند هزار نفر، در این زمان و در این شهر جمع شدیم و قومی را تشکیل دادیم، پس رسول ما چه شد؟ بلکه رسولان خداوند حکیم می‌آیند و تعلیمات و ابلاغشان به همه‌ی اقوام می‌رسد.

سوم آن که: بشارت دهنده به راه سعادت (مبشر) و بیم دهنده از هلاکت (منذر) و نیز معلم، راهنما، الگو (اسوه) و حجت خدا حتماً نباید شخص پیامبری باشد که به او وحی می‌رسد. خداوند مٔان به هر انسانی عقل داده است که نبی درونی اوست و اگر محجوب نگردد، معصوم است و خطا هم نمی‌کند - پیامبر و کتاب قرار داده است که در اختیار همگان هست - امامان و حجج خود را قرار داده است که در هر زمانی و برای هر قومی بوده و هستند (چه ما بشناسیم و یا نشناسیم) - عالمان، دانشمندان، ناصحین، امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر نیز بوده و هستند:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۱۰۴)

ترجمه: و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

و در آیه‌ی بعد می‌فرماید شما از کسانی نباشید که وقتی برایتان علم حاصل شد، اعراض کرده و اختلاف کنید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران، ۱۰۵)

ترجمه: و چون کسانی مباحثید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است.

از این رو فرمود شما مسلمانان را شاهد امم و پیامبر اکرم (ص) را شاهد شما و جهانیان قرار دادیم. یعنی شما دلیل آن هستید که هدایت ابلاغ شد و صورت گرفت. شما پذیرفتید و عده‌ای نپذیرفتند.

ج - پس حجت برای همگان به اتمام می‌رسد و خداوند متعال نیز هر کس را به اندازه‌ی وسعش مکلف نموده و مؤاخذه می‌نماید. همه عقل دارند، شعور دارند، اختیار و اراده دارند، بشارت‌ها و انذارها به آنان می‌رسد، پیامبر جهانی و دین نهایی را فرستاده است، قرآن کریم در اختیار همگان هست، آموزه‌های معصومین^(ع) برای همه وجود دارد، امام و حجت خدا در زمین همیشه هست ...، لذا معنایی ندارد که گفته شود: چرا ما و برخی دیگر پیامبر نداریم، کتاب نداریم، امام نداریم، مبشر و منذر نداریم، هادی و متذکر و الگو نداریم. حتماً نباید اسم، مشخصات، شناسنامه و محل تولد و زمان حضورش آن باشد که ما می‌پسندیم. لذا فرمود:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

سوال ۲۱: آیه ۲۸ سوره یس که خداوند می‌فرماید که خورشید در مدار خودش حرکت می‌کند. ولی بشر کشف کرده که خورشید حرکت نمی‌کند و ثابت است. یعنی خود آفریننده نمی‌داند که زمین به دور خورشید می‌چرخد نه خورشید به دور زمین؟ (دیپلم - تهران) (۴ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مذکور به شرح ذیل است:

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (یس، ۲۸)

ترجمه: و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه‌ی خود روان است تقدیر آن عزیز دانا این است.

البته که خود آفریننده می‌داند که چگونه حرکاتی را بر مخلوقاتش وضع کرده است و در آخر همین آیه نیز تصریح می‌نماید: (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛ و هیچ حرکتی نیز بدون حول و قوه و تدبیر او صورت نمی‌گیرد، یعنی حتی چنین نیست که یک بار جهان را بر اساس قوانینی خلق کرده و سپس رها کرده باشد، بلکه تدبیر، مدیریت، ربوبیت و خلقت، آن به آن است.

در آیه‌ی مبارکه نیز نیامده است که خورشید به دور زمین می‌گردد که مورد اشکال واقع گردد. بلکه از یک سو به در مدار ثابت بودنش تصریح نموده است و از سوی دیگر به حرکت داشتن هدفدار و اجل (پایان) دارش اشاره کرده است و علم نیز ثابت کرده است که هیچ موجودی ثابت نیست و همه در حرکت هستند و در ضمن کلیه‌ی سیارات، کرات و ستارگان در مدار معین خود قرار دارند. خورشید نیز حرکت انتقالی دارد و در نهایت نیز همه‌ی کهکشان‌ها، سیارات و ستارگان اجلی (پایانی) دارند که در مدار خود به سوی آن رهسپارند، و از جمله خورشید.

در پاسخ تشریحی آیه‌ی مبارکه نیز ذیلاً مطلبی از مرحوم علامه طباطبایی^(ه) در کتاب المیزان ایفاد می‌گردد:

«(جریان شمس) همان حرکت آن است، و لام در جمله‌ی (لمستقر لها) به معنای (الی - به سوی) و یا برای (غایت تا) می‌باشد. و کلمه‌ی مستقر مصدر میمی و یا اسم زمان و یا اسم مکان است .

و معنای آیه این است که: خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می‌کند و یا تا آنجا که قرار گیرد حرکت می‌کند، یعنی تا سرآمدن اجلس، و یا تا زمان استقرار، و یا محل استقرارش حرکت می‌کند.

حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟ از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می‌کند، حرکتی دورانی پیرامون زمین، و اما از نظر بحث‌های علمی قضیه درست به عکس است. یعنی خورشید دور زمین نمی‌چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد. و نیز اثبات می‌کند که: خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره (نسر ثابت) حرکتی انتقالی دارند.

و به هر حال حاصل معنای آیه‌ی شریفه این است که: آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد، و در نتیجه دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد.

البته آیه‌ی شریفه - به طوری که گفته شده - طوری دیگر نیز قرائت شده و آن قرائتی است منسوب به اهل بیت^(علیهم السلام) و بعضی دیگر غیر از اهل بیت و در این قرائت به جای لام در (لمستقر) لای نافیه آمده و خوانده‌اند: (الشمس تجری لا مستقر لها - خورشید حرکت می‌کند، و هیچ‌گاه ساکن نمی‌شود)، ولی معنای اولی هم سرانجام به این معنا برگشت می‌کند.

و اما این که: بعضی (جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده‌اند) درست نیست، چون خلاف ظاهر (جریان) است، زیرا جریان دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

(ذلك تقدير العزيز العليم) - یعنی جریان مزبور خورشید تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غلبه‌گری بر اراده‌ی او غلبه نمی‌کند، و علیم است، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست.»

نکته: دستاوردهای علمی بشر در خصوص حرکت خورشید حاکی از آن است که:

حرکت انتقالی: منظومه‌ی شمسی به طرف صورت فلکی "الجائی علی رکبیه" که نسبت به خورشید در شمال آسمان واقع گردیده است حرکت می‌نماید. سرعت این انتقال در هر ثانیه ۱۹ کیلومتر و نیم است. زمین نیز در مدت یک سال ۶۱۵ میلیون کیلومتر از مکان قبلی دور می‌شود.

حرکت به دور مرکز کهکشان: قطر کهکشان ما یکصد هزار سال نوری است و خورشید از مرکز آن در حدود سی هزار سال نوری فاصله دارد. خورشید در هر ۲۵۰ میلیون سال یک مرتبه دور این مرکز می‌چرخد. البته بعضی از دانشمندان مدت گردش خورشید را بر مرکز کهکشان ۲۲۰ میلیون و سرعت خورشید را در این حرکت ساعتی ۹۷۲ هزار کیلومتر ذکر کرده‌اند.

جدید:

(نکته‌ها - به قلم شما): سفر به غرب - مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت / (۲) مدینه - توزیع نقشه
بقیع

سوال ۲۲: تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید ... - الحجرات، ۶» و هر چه در این مورد می‌دانید را بیان نمایید. (مهندسی الکترونیک/اهواز) (۵ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از سویی در ژرفای علوم قرآنی چیز زیادی نمی‌دانیم و از سوی دیگر نوشتن آنچه بیان شده است، خواننده‌ایم و یاد گرفته‌ایم در این مختصر مقدور نمی‌باشد، لذا فقط اشاره‌ای می‌شود. متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»
(الحجرات، ۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بررسی و تحقیق کنید تا مبدا گروهی را به نادانی آسیب رسانید، آن گاه از کرده‌ی خود پشیمان گردید.

امروزه جهان بیش از هر دوره‌ی دیگری به اهمیت «خبر» و نقش سازنده یا تخریبی آن در جهت دادن به اذهان عمومی و شکل دادن به ساختارهای فردی و اجتماعی در تمامی عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی، تربیتی و ... پی‌برده است و بیش از گذشته می‌داند یک خبر، می‌تواند جریانی سالم یا انحرافی ایجاد کند، نرخ نفت و طلا و ارزاق را بالا و پایین بکشد و اذهان عمومی را منفعل و همسو یا مخالف نماید. لذا شاهدیم که مستکبرین و جباران عالم، چه سرمایه‌گذاری کلان و همت بی‌وقفه‌ای را به تملک و مدیریت «خبر» اختصاص داده‌اند و چه سیاست‌هایی را با «خبر» اعمال می‌کنند، تا جایی که دولتی چون انگلیس، یک شبکه‌ی خبری چون «BBC» را علناً بازوی سیاسی، جاسوسی و اطلاعاتی دولت و وزارت خارجه‌اش برمی‌شمرد.

خداوند متعال در کلام وحی و در قرآن کریم و نیز رهنمودهای معصومین (علیهم‌السلام)، به صورت بسیار عمیق و اصولی به اهمیت، جایگاه و نقش «خبر» و نیز چارچوب‌های صحیح اطلاع رسانی و پذیرش یا عدم پذیرش خبر تصریح نموده است.

اگر در آیات دقت شود، مشهود است که در همان ابتدا، جایگاه، عظمت و برتری انسان کامل (حضرت آدم (علیه‌السلام)) نسبت به همه‌ی مخلوقات و حتی ملائک، با همین «علم» و نیز «اطلاع رسانی» تبیین شد. آدم را تعلیم داد (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) و سپس فرمود ملائک را از آنچه نمی‌دانند «خبر» ده (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ). جا دارد که محققان قرآنی و دست‌اندرکاران «خبر» در این خصوص تحقیق کرده و بنگارند.

از جمله اصول دریافت «خبر» توسط مخاطبین این است که باید به سلامت و صداقت و اهداف خیردهنده علم و بصیرت داشته باشند. پس اگر «فاسق»، [یعنی کسی که از پوسته‌ی خود خارج شده، کسی که طغیان کرده، کسی که مسیر فساد و تباهی را می‌پیماید]، خبری آورد، زود نپذیرند، و همچنین زود رد و تکذیب نکنند، بلکه در مورد صحت و سقم و اهداف آن خبر تحقیق نمایند. از مٌخبر دلیل و بینه بخواهند، زود خبری که در سطح شایعه است و یا پخش آن جز ضرر و خسران حاصلی ندارد را به دیگران منتقل نکنند و ...؛ چرا که این رفتار، خود آنها و دیگران را به زحمت می‌اندازد و پس از سکون امواج و آشکار شدن حقایق، موجب پشیمانی می‌گردد.

قابل توجه آن که ابتدای آیه، خطاب به مؤمنین (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) است. چرا که مؤمنین هدف دشمنان هستند (یعنی ایمانشان هدف است) و دشمن همیشه سعی دارد با خبر غیرموتق، خبر دروغ، خبر راست ولی هدفدار (کلمة الحق یراد به الباطل)، خبر سوخته، خبری که خوف و ترس را غالب کند، خبری که ناامیدی را رواج دهد، خبری که یأس و احساس شکست و ناتوانی را القا کند و ...، دامنه‌ی تهاجم خود را در جنگ نرم گسترش دهد و آنها را در ایمان و مقاومتشان متزلزل نماید. لذا فرمود:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد بررسی و تحقیق کنید تا مبدا گروهی را به نادانی آسیب رسانید، آن گاه از کرده‌ی خود پشیمان گردید.»

سوال ۲۲: قرآن کریم تصریح دارد که علم غیب نزد خداست و به کسانی که می‌پسندند (مانند رسولانش) می‌دهد. اما در واقعیت کسانی را دیده‌ایم که بدون هیچ اعتقادی به خدا و دین پیشگویی صحیح کرده‌اند؟ (دکتر/کرمانشاه) (۱۰ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در قرآن کریم آیات متعددی در مورد علم غیب آمده است که هر کدام به جهتی توجه می‌دهد. لذا گاه خواندن یکی و نخواندن دیگری سبب می‌شود که فهم موضوع با مشکل مواجه شده و سنگین گردد. به عنوان مثال از یک سو می‌فرماید:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (النمل، ۶۵)

ترجمه: بگو هر که در آسمان‌ها و زمین است جز خدا غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد.

و از سوی دیگر «ایمان به غیب» را از صفات مؤمنین برمی‌شمرد:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (البقره، ۴)

ترجمه: آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.

از این جا معلوم می‌شود که «غیب» مصادیق و محمول‌های متفاوتی دارد، چرا که هیچ معنایی ندارد و منطقی نیست که آدمی به چیزی که هیچ اطلاع و علمی نسبت به آن ندارد ایمان بیاورد و خداوند علیم و حکیم مکرر در قرآن کریم به تعقل، تفکر و تدبیر تصریح نموده است.

الف - هر چیزی که به آن علم نداشته باشیم، برای ما «غیب» است و برای کسی که علم دارد، دیگر «غیب» نیست. از این رو هیچ ضرورتی ندارد که حتماً «غیب» مسائل پیچیده یا ماوراءالطبیعه باشد، نام شما برای من و نام من برای شما در غیب است، اما برای خودمان در غیب نیست. همه‌ی علوم طبیعی و غیرطبیعی همین‌طور است، برای کسی که می‌داند در غیب نیست و برای کسی که نمی‌داند در غیب است و خدا فرمود نه تنها علم هر چیزی که برای شما در غیب است، بلکه حتی کلید غیبی بیرون آوردن و آشکار نمودن آن علوم نیز نزد من است. چون خالقش خود اوست و همه چیز تجلی علم اوست:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (الأنعام، ۵۹)

ترجمه: و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [این که] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن [ثبت] است.

ب - هر چه از دیده‌ی ما پنهان باشد، برای ما در «غیب» است، اما برای کسی که از دیده‌اش پنهان نیست، در غیب نمی‌باشد. من برای شما، شما برای من در غیب هستید، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، در غیب و غیبت هستند، اوج آسمان‌ها و عمق زمین برای ما در غیب هستند ...، اما همه وجود خارجی دارند و نزد بسیاری دیگر در غیب نیستند و البته همه چیز خلق خداست و در محضر خداست و چیزی برای او در غیب نیست.

ج - هر غیبی که پرده‌اش کنار رود، می‌شود «شهود»، حال یا شهود عینی است و یا شهود علمی است به حدی که عینی و یقینی شود. لذا فرمود مؤمنین را با وحی، عقل و فطرت آگاه کردم و آنها ظاهرین و سطحی بین نیستند و به غیب (حقایقی که به چشم سر دیده نمی‌شود) مثل خدا، ملائک، قیامت و ... چنان علم یقینی دارند که گویا می‌بینند و به آنها ایمان دارند.

د - فرمود علم غیب نزد خداست و به هر کس هر چقدر خواست می‌دهد و به بندگان خاصش بیشتر می‌دهد و ... - خب خدا علیم است و همه‌ی علوم نزد اوست و هیچ کس هم دانشمند به دنیا نمی‌آید، بلکه همه نادان هستند تا وقتی خدا به آنان علمی بدهد.

اعطای علم گاه به قلم صُنع است، یعنی در خلقت و صنعت الهی تجلی یافته و تعلیم شده است و گاه به کلام وحی است که با عقل قابل تصدیق و با قلب قابل ایمان است و علم وحی و علوم وحیانی و خبر از عالم تکوین و نیز حقیقت و ملکوت اشیاء را به بندگان خاص می‌دهد.

و - از این رو پیش‌گویی، برای ما علم غیب است، وگرنه خبری عادی است. چنانچه هواشناسی بر اساس داده‌های علمی از شرایط باد و ابر و ...، پیش‌گویی می‌کند در هفته‌ی دیگر آب و هوا در کدام نقطه‌ی کره‌ی زمین چگونه خواهد بود و کسی هم نمی‌گوید: عجب! لابد هواشناسی علم غیب دارد. پیشگو هم همین کار را می‌کند و البته به همه چیز علم ندارد.

همین علوم مکشوف نیز ظاهری دارند و باطنی و باطنشان در غیب است تا کشف گردد و مجدد همان مکشوف، باطنی دارد که برای ما در غیب است و خداوند علیم به غیب است و برای هر کس بخواهد علمی را آشکار می‌نماید.

مرتبط:

سوال - شیعیان معتقدند که امامان (ع) علم غیب داشتند، اما آناتی هست که دلالت دارد علم غیب فقط نزد خداست و جز او کسی غیب نمی‌داند و ... لطفاً توضیح دهید.

سوال ۲۴: عده‌ای از دوستان اهل سنت می‌گویند: آیه تطهیر در خصوص همسران پیامبر اکرم(ص) است، لطفاً توضیح دهید. (۱۵ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدون مطالعه (حتی در منابع اهل سنت) حرف می‌زنند. عده‌ای از روی هواي نفس برای اهداف خود حرف می‌زنند تا سبب گمراهی گردند. اینها هر چند خود را شیعه یا سنی معرفی کنند، اما قاعدتاً هیچ کدام نیستند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ» (الحج، ۸)

ترجمه: و از مردم کسی هست که همواره درباره‌ی خداوند، بدون هیچ دلیل علمی (و حجت عقلی) و هیچ هدایت (عرفان باطنی یا هر نشان هدایتی) و هیچ کتاب روشن آسمانی، مجاجّه و ستیز می‌کند.

پس آنان هستند که باید درباره‌ی گفته‌ها و ادعاهایشان توضیح دهند، نه این هر کس هر چه دلش خواست بگوید، بعد دیگران دنبال پاسخ و توضیح گفته‌های آنان بودند. لذا همیشه از مدعی دلیل، مدرک و سند مورد قبول بخواهید. نه این که هر سخنی را بی سند و دلیل بپذیرید و سپس دنبال سند و دلیل توضیح در نقدش باشید.

در عین حال به احترام شما که سؤال نمودید و کاربران گرامی و محققین عزیز پاسخ داده می‌شود:

متن و ترجمه آیه‌ی تطهیر به شرح ذیل است:

«وَقَرَنَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (الأحزاب، ۳۳)

ترجمه: و با وقار در خانه‌ی خود قرار بگیرید و (در میان مردم) همانند ظهور (زن‌ها) در دوران جاهلیت نخستین (با آرایش و زینت بدون رعایت حجاب) ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و از خدا (در احکام شریعت) و از رسول او (در فرمان ولایتی او) اطاعت نمایید، جز این نیست که خداوند (به اراده‌ی تکوینی خاص) می‌خواهد از شما اهل بیت (پیامبر) هر گونه پلیدی (در عقاید و اخلاق و اعمال) را بزدايد و شما را به همه‌ی ابعاد پاکی پاکیزه گرداند.

الف - بیان و فرمایشات اهل عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) که تنها تفسیر، تأویل و بیان شأن نزولِ موثق، معتبر و قابل اعتماد هستند، همه دال بر این است که مراد از اهل بیت^(ع)، همان اصحاب کساء، یعنی امیرالمؤمنین، فاطمه الزهراء، امام حسن و امام حسین علیهم‌الصلوة و السلام هستند.

ب - منابع موثق و معتبر اهل سنت نیز مؤید همین معناست که ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌شود:

ب/۱: حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفصیل می‌نویسد: وقتی که آیه‌ی «و امر اهلك بالصلاة واصطبر عليها (طه، ۱۳۲)» نازل شد، پیامبر اسلام^(ص) در هر نمازی می‌آمد در جلوی درب خانه‌ی علی^(ع) و فاطمه^(س) و می‌فرمود: «الصلاة رحمکم الله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت...»

(شواهد التنزیل لقواعد التفصیل ۱، ص ۴۹۷، خ ۵۲۶)

ب/۲: واقدی از علما و مفسرین بزرگ اهل سنت می‌نویسد: آیه‌ی تطهیر درباره‌ی پنج نفر نازل شد. این پنج نفر عبارتند از: پیامبر اسلام، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام. (اسباب التنزیل)

ب/۳: ابن حجر می‌نویسد: ام سلمه گفت: در خانه‌ی من این آیه‌ی تطهیر نازل شد. رسول خدا^(ص)، فاطمه، علی، حسن و حسین (علیهم‌السلام) در این خانه بودند. پیامبر^(ص) فرمود: «هولا اهل بیتی» این عده اهل بیت من هستند. (الاصابه فی تمییز الصحابه)

لخمی طبرانی در المعجم الکبیر و ابن عساکر، در کتاب تاریخ دمشق و حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحیحین» نیز می‌نویسند: پیامبر^(ص) در خانه‌ی حضرت زهرا^(س) می‌رفت و می‌فرمود: الصلاة یا اهل البيت. انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا.

ج - به نظر می‌رسد همین مقدار بس است. و این گونه محقق پی می‌برد که اگر کسی به نام اهل سنت یا به هر نام دیگری سعی در تحریف و سخنان من درآوردی می‌نماید، چه اغراضی دارد و چه اهدافی را دنبال می‌نماید.

سوال ۲۵: چه کنیم تا رزق و روزی ما زیاد شود؟ آیا به غیر از نصایح عقلی، راه کار معینی در قرآن کریم بیان شده است؟ (ارتباطات/تهران) (۱۹ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول بدانیم که رزق فقط پول و درآمد نیست، بلکه هر نعمتی که از جانب خداوند مَنان به بنده‌اش می‌رسد، از نعمت سلامتی و علم گرفته تا پدر، مادر، همسر و اولاد و تا ایمان و معنویت یا توفیق توبه و زیارت و نیز متاع دنیا، و کلاً هر آنچه به انسان فایده برساند، همه رزق است.

و دوم بدانیم که کثرت مال، دلیل بر کثرت رزق نیست، چرا که معلوم نیست آن مال قابل استفاده باشد و درست نیز مصرف شود و فایده‌ای هم برساند، شاید فقط اندوخته باشد و یا به جای فایده، ضرر برساند، به آن که دیگر نمی‌توان رزق گفت. «رزق، چیزی است که مورد انتفاع واقع شود و ربطی به زیادی و کمی مال ندارد (ترجمه‌ی میزان، ج ۳، ص ۲۳۱)»

و سوم بدانیم که آنچه حاصل می‌گردد و در راه باطل و حرام مصرف می‌گردد، رزق خدا نیست، بلکه معلول و محصول گناه و ابزاری برای هبوط و هلاکت بیشتر است که انسان برای خود مهیا می‌کند.

حال به چند آیه از قرآن کریم در خصوص «رزق» توجه نماییم:

الف - قبل از هر چیزی دقت و باور کنیم که رزقِ مرزوق با رازق است و رازق نیز همان خالق و ربّ است:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود، ۶)

ترجمه: هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر آن که رزقش به عهده‌ی خداست.

پس دیگران چیزی ندارند که بخواهند رازق خود یا غیر خود باشند، بلکه همه فقیر، عبد و مرزوق هستند، لذا باید رزق را از او (رازق) طلب نمود و دانسته و ندانسته یا عمدتاً و سهواً، دیگری را در رزاقیت شریک ندانست.

ب - سپس باور کنیم که خداوند غنی و کریم، ما را خلق نکرده است که یک عمر برای یافتن رزق برای تأمین معاش دنیا بدویم، آن را خودش برعهده گرفته است، بلکه فرمود شما را برای عبادت (بندگی) خلق کردم تا رشد کنید و خلیفه‌الله شوید و مقرب درگاهم گردید، من که نگفتم بدوید برای من نان و آب و رزق بیاورید، گفتم ایمان و اخلاص و عمل صالح بیاورید که به نفع خودتان است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (الذاریات، ۵۸)

ترجمه: من جن و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند، نه می‌خواهم مرا روزی دهند، و نه طعام دهند، چون که خدا رزاق و دارای نیرویی متین است.

پس سعی و تلاش در بندگی، قدر و اندازه و ظرفیت انسان را برای اخذ و کسب رزق خدا افزایش می‌دهد. لذا اگر فرمود کار و تلاش کنید و برای انسان چیزی به جز تلاش او نیست، یعنی کار برای کسب رزق و روزی و افزایش ظرفیت و نقش‌آفرینی در چرخه‌ی حیات، لازمه‌ی رشد انسان است.

ج - پس اصل و تکلیف، عبادت و بندگی است و اعلا‌ترین تجلی عبادت، همانا نماز است. فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: منم الله، (خدایی که) جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

از این رو فرمود که برو اهل خود (خانواده، نزدیکان، آشنایان و ...) را به نماز امر کن، من که از تو رزق و روزی نخواستم که بی توجه به بندگی و نماز، همه ی عمرت را صرف آن کنی، بلکه رزق را من می دهیم، تو دنبال بندگی برو:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (طه، ۱۳۲)

ترجمه: و کسان خود را به نماز امر کن و خود (نیز) با همه ی نیرو بر (مراعات) آن شکیبایی کن، ما از تو هیچ روزی نمی طلبیم (تا توانش را نداشته باشی)، این ماییم که تو را روزی می دهیم، و عاقبت (نیک) از آن تقواست.

پس نماز سبب افزایش توان و ظرفیت اخذ فضل و رحمت الهی و فراوانی رزق و روزی می شود.

د - با توجه به نکات فوق، معلوم می شود که اگر رزق و روزی ما کم است و دچار گرفتاری می شویم، در حالی که خدای غنی، کریم، مٲان و رزاق، روزی دهنده است، لابد ما مشکلی برای اخذ رحمت و نعمت بیکران الهی داریم. باورها و کارهایی داریم که خوب نیست، سوء است، فحشاء (زشت کاری) است و این امور مانع گشایش و افزایش رزق (معنوی و مادی) و بالتبع بروز مشکلات در زندگی می گردد و بدترین گناه همان فراموش کردن خدا و ترک ذکر خدا (که بیان شد در نماز متبلور است) می باشد، لذا فرمود:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه، ۱۲۴)

ترجمه: و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم.

ه - حال که باورهای غلط و مشرکانه، اعمال زشت و گناهان، سبب تنگی و گرفتاری معیشت می شود، معلوم است که استغفار (طلب بخشش) و توبه (بازگشت از گناه)، که آن نیز مصداقی برای عبادت است، سبب گشایش، افزایش و برکت رزق (دنیوی و اخروی) می گردد، لذا فرموده اند که هرگاه دچار گرفتاری یا تنگی رزق شدید، زیاد استغفار کنید و خداوند متعال وعده فرمود:

«وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ» (هود، ۳)

ترجمه: و این که از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید تا شما را با بهره ی خوشی (از زندگی) تا مدتی معین (در نهایت مرگ) برخوردار نماید و به هر صاحب فضلی فضل او را (پاداش دنیوی و اخروی کمالات هر صاحب کمالی را به تناسب کمالش) عطا نماید. و اگر روی برتابید، بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیم دارم.

نتیجه:

پس سبب گشایش و افزایش رزق در یک کلمه و معنا خلاصه می شود که آن «عبادت» و بندگی با خلوص باری تعالی است که در مصادیق متفاوتی تجلی دارد که از آن جمله است: کسب معرفت، ایمان، اخلاص، نماز، تلاوت قرآن کریم، دعا، پرهیز از گناه، استغفار، توبه، صله ی ارحام، انفاق و صدقه، کار و تلاش در هر عرصه و صنفی برای خدا نه برای نان، امر به معروف (از جمله نماز) و نهی از منکر (معصیت خدا) و

پس با معرفت، اخلاص و لذت تمام بندگی کنیم، او خود رازقی غنی، جواد و کریم است.

سوال ۲۶: در قرآن تصریح شده است که انسان حتی نمی‌تواند یک مگس خلق کند، اما امروز در همین اصفهان گوساله‌ی شبیه‌سازی خلق کرده‌اند و یا چیزهای دیگری که دانشمندان درست می‌کنند(!)

(لیسانس کامپیوتر/گرگان) (۲۱ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه‌ای که سؤال کننده‌ی محترم بدان استناد نموده است، به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْتَمِعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم (درباره‌ی شما و بت‌ها یا هر آنچه به جای خدا می‌پرسید: حتی نفس یا علم و ...) مثالی زده شده، پس بدان گوش فرا دهید: همانا کسانی که به جای خدا می‌خوانید هرگز مگسی هم نتوانند آفرید هر چند بر آن اجتماع کنند، و اگر مگسی از آنها چیزی برباید، نمی‌توانند آن را از او پس بگیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

برای درک بیشتر حقیقت این آیه و مفهوم آن لازم است به چند نکته حتماً توجه شود:

الف - خلق (ایجاد و به وجود آوردن)، مبتنی بر دو کمال «علم» و «قدرت» است.

علم - تا کسی به حکمت، اسباب، ملزومات و ضرورت خلق چیزی «علم» نداشته باشد، نمی‌تواند آن را خلق کند و بشر نیز هیچ‌گاه علمی را خلق و ایجاد نمی‌نماید، بلکه فقط آن دسته از علوم معلوم شده (علمی که برای او ظاهر شده است) را «کشف» می‌نماید. کشف نیز یعنی یافتن و پی‌بردن به آن چیزی که قبلاً خلق شده و هست، نه ایجاد و خلق آن. به عنوان مثال: اتم، الکتریک و الکترونیک که با کشف بشر به وجود نیامده‌اند، بلکه قبلاً خلق شده‌اند و بشر تازه کشف کرده است. لذا کسی که علم جامع ندارد، نمی‌تواند چیزی را خلق کند.

قدرت - بسیاری ممکن است که علم به چیزی داشته باشند، اما «قدرت»، توان و امکانات درست کردن آن را نداشته باشند، چه رسد به خلق که هیچ کس چنین قدرتی ندارد.

بشر ذاتاً «فقیر»، ضعیف و ناتوان است و برای یک لحظه بقا و روی پا ایستادن خودش، به چیزها و شرایط غیرقابل شمارش دیگری نیازمند است، که هیچ کدام را خودش خلق نکرده است. لذا آن که در حیات و بقای خود نیازمند به غیر است، نمی‌تواند چیز دیگری را خلق کند. لذا در آخر آیه به این ناتوانی تصریح نموده و می‌فرماید: «ضَعُفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ».

ب - به هر صنعت و درست کردنی نیز «خلق» نمی‌گویند. «خلق» یعنی: ایجاد بدون الگوی پیشین و توأم با کیفیت و اندازه‌های لازم (تقدیر). و موضوع اندازه و تقدیر نیز فقط به ابعاد فیزیکی برنمی‌گردد، بلکه به حکمت، ضرورت، جایگاه و نقش مُقدر او در کارگاه آفرینش نیز اطلاق دارد.

دانشمندان امروزی خود اذعان دارند که وقتی فیزیولوژی موجودات زنده و فعالیت‌های بیولوژیکی و حیاتی يك حشره‌ی کوچک مانند مگس مورد مطالعه (کشف علم)، قرار می‌گیرد، بهت و حیرت افزوده می‌شود. چرا که مثلاً ساختمان مغز يك مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان‌های مجهزترین هواپیمایا برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست و شناخت حکمت خلقت او در نظام هستی و چگونگی و چرایی به وجود آمدن این پیچیدگی‌ها و اساساً مسئله حیات، (حتی حیات یک حشره)، معمایی لاینحل است.

د - حال این بشر ضعیف، با تمام ضعف علمی و توانایی‌اش، که حتی خود را نیز درست نشناخته است، کجا می‌تواند حتی یک مگس را خلق کند؟ در حالی که اگر مگس روی بدن آنها بنشیند و چیزی برباید (تغذیه کند)، توان باز پس گرفتن آن را هم ندارد.

بشر نه خودش را خلق کرده است و نه سیستم فیزیکی مغز خود را و اساساً حتی نمی‌تواند به یک سلول حیات ببخشد. بشر نه یک مگس یا کوچکتر از آن را خلق کرده است و نه می‌تواند خلق کند. بشر نه گاو را آفریده، نه نطفه‌ی گاو را، نه قوانین حاکم بر آن جهت به وجود آمدن و پرورش و به دنیا آمدن گوساله را خلق کرده است...؛ بلکه بشر فقط به یک سری از روابط فیزیکی بین اجزای موجود در عالم پی برده است و توانسته است این روابط و شرایط را جاهایی فراهم کند، که آن نیز محکوم به قوانین علمی خاصی است که خودش آن را خلق نکرده است.

بشر نه بذر گندم را خلق کرده است و نه قوانین مترتب بر آن را آفریده است، نه خاک، نه آفتاب و نه خورشید و نه گردش زمین به دور خورشید و نه دیگر اجزای زمین و آسمان و ارتباط و آثار آنها بر یک دیگر را آفریده است، پس اگر بذری را در زمینی (مزرعه یا آزمایشگاه)، کاشت، در معرض نور (طبیعی یا مصنوعی) قرار داد و به آن آب داد، نمی‌تواند مدعی گردد که من نیز گندم خلق کردم. لذا خالق بشر عاقل را به کرده‌ی خودش (مثل زراعت) متوجه می‌کند و متذکر می‌گردد:

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (الواقعه، ۶۳ و ۶۴)

ترجمه: آیا آنچه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را زراعت می‌کنید (زارع مطلق و قائم به خود هستید) یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟!

www.x-shobhe.com

سوال ۲۷: از بزرگی شنیدم که وحی به انبیای الهی فقط توسط حضرت جبرئیل نازل نمی‌شده و طرق سه گانه (ارتباط مستقیم، وراى حجاب و رؤیا) داشته است، لطفاً توضیح دهید. (مهندسی ترافیک/تهران) (۲۳ مرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آن بزرگ محترم، عین وحی و آموزه‌های دینی در قرآن کریم و احادیث اهل عصمت^(ع) را بیان نموده است. وحی یک معنای عام دارد و یک معنای خاص دارد که به نبوت و شریعت اختصاص می‌یابد.

الف - معنای لغوی وحی: ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: وحی به معنای اشاره کردن، نوشتن، رساله، الهام و کلام پنهانی و هر چیزی است که به دیگری القاء شود، تعبیر «وحی الیه و اوحی» یعنی با او به گونه‌ای بود که از دیگران پنهان می‌داشت.

راغب اصفهانی می‌گوید: ریشه‌ی وحی به معنای اشاره‌ی تند و سریع است و به همین خاطر هر کاری که به سرعت انجام گیرد آن را وحی می‌گویند و این ممکن است در کلامی رمزی و کنایه‌ای باشد و یا آوازی باشد مجرد از الفاظ و کلمات و یا به صورت اشاره به بعضی از اعضاء و یا به نوشتن.

ب - هم وحی درجات متفاوت دارد و هم دریافت کنندگان وحی درجات متفاوتی دارند. چنانچه به مادر حضرت موسی^(ع) وحی شد (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ)، به حضرت مریم^(ع) وحی شد، حضرت جبرئیل^(ع) به حضرت فاطمه^(علیها السلام) نازل گردید و ... در حالی که هیچ یک نبی نبودند.

همچنین می‌فرماید به همه وحی می‌کنیم و حتی می‌فرماید به زبور عسل وحی کردیم (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ)؛ و قابل توجه آن که القائنات شیطانی به یکدیگر نیز وحی نامیده شده است، چنانچه می‌فرماید بعضی از شیاطین جن و انس حرف‌هایی را به برخی دیگر وحی می‌کنند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرْوًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ» (الانعام، ۱۱۲)

ترجمه: و همچنین هر پیامبری را - مانند تو - دشمنی از شیطان‌های آدمی و پری قرار دادیم که برخیشان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می‌فرستند تا فریب دهند، و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آنچه برمی‌بافند واگذار.

و حتی امور آسمان‌ها به آنها وحی می‌گردد (وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) و کره‌ی زمین نیز مخاطب وحی الهی قرار می‌گیرد، چنانچه در مورد حوادث قیامت فرمود:

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * يَا نَبَّ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (الزلزال، ۴ و ۵)

ترجمه: آن روز است که [زمین] خبرهای خود را بازگوید * [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است.

انزال وحی به همه‌ی انسان‌ها نیز به صورت الهام همیشه جاری است. (فالهه‌ها فجورها و تقواها).

ج - پس وحی همان پیام غیبی، تند و سریع الهی است که در هر موردی به هر کس که بخواهد نازل می‌شود و البته بدانیم که تمامی امور عالم با وحی انجام می‌گیرد.

وحی نبوت نیز یکی از اقسام وحی است که به طرق گوناگون بر نبی (اخذ کننده‌ی وحی) نازل می‌گردد. برخی از آیات کتاب و شریعت را جبرئیل نازل نمود و وحی‌های بسیاری را ملائکه‌ی وحی نازل نمودند. هر کدام از چهار ملک مقرب جنودی دارند. چنانچه ملک رزق، میکائیل و ملک مرگ، عزرائیل است، اما در قرآن می‌فرماید که ملائکه جان می‌گیرند، یعنی جان همگان را حضرت عزرائیل مستقیم نمی‌گیرد، بلکه جنود عزرائیل جان می‌گیرند و ملائک جنود میکائیل توزیع رزق می‌کنند ... و وحی نیز چنین است.

وحی نبوت از سه طریق نازل و اخذ می‌گردد:

۱. گفتار خداوند با پیامبر بدون هیچ واسطه.

۲. گفتار خداوند با پیامبر از پشت حجاب شنیده شود. (مانند شجره‌ی طور که موسی^(ع) سخن خدا را شنید.)

۳. گفتار خداوند با پیامبر با واسطه‌ی ملکی که حامل وحی است. (حضرت جبرئیل^(ع) یا جنودش)

حضرت ابراهیم^(ع) در خواب و رؤیا اخذ وحی می‌کنند، حضرت یوسف^(ع) نیز همچنین و فتح مکه نیز در وحی به صورت خواب بوده است. همچنین حضرت موسی^(ع) بدون وساطت جبرئیل در کوه طور با رب العالمین تکلم نمود و وحی بسیاری نیز بر پیامبر اکرم^(ص) بدون وساطت جبرئیل نازل گردید.

نتیجه:

پس همه‌ی مراتب وحی، آوردن آیات الهی برای دین و شریعت نیست و همه‌ی آیات شریعت نیز الزاماً به واسطه‌ی حضرت جبرئیل و سایر ملائک وحی نازل نمی‌گردد. بلکه دریافت مستقیم از خداوند متعال، خواب و رؤیا یا هر حجاب دیگری و نیز حضرت جبرئیل و ملائکه‌ی وحی، واسطه‌های نزول وحی برای دین و شریعت و اخذ انبیای الهی^(ع) بوده‌اند.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۸: در قرآن، در مورد آفرینش انسان سه نوع مطلب وجود دارد (آب، گل و خاک)؛ پاسخ این تناقض چیست؟ (دیپلم علوم انسانی/رشت) (۲۴ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

گل همان مخلوط آب و خاک است و اگر آیاتی که به «نطفه» اشاره و تصریح دارد را نیز اضافه نمایید، تعداد مطالب بیشتر می‌شود و البته هیچ کدام نیز با آن یکی تناقض ندارند. ذیلاً به برخی از آیات مبارکه در خصوص خلقت انسان اشاره می‌شود:

خلقت از گل: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (السجده، ۷)

ترجمه: همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.

خلقت از آب منی: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ» (همان، ۸)

ترجمه: سپس [تداوم] نسل او را از چکیده‌ی آبی پست مقرر فرمود.

خلقت از عصاره گل: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ» (المؤمنون، ۱۲)

ترجمه: و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم.

خلقت از نطفه در رحم: «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» (همان، ۱۳)

ترجمه: سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار (رحم مادر) قرار دادیم.

خلقت از آب: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» (الفرقان، ۵۴)

ترجمه: و اوست آن که از آب (نطفه) بشری آفرید، پس او را دارای رابطه‌ی نسبی و سببی قرار داد (رابطه‌ی ذاتی هر انسانی با خویشان خود، و رابطه‌ی عرضی با خویشان همسرش)، و همواره پروردگار تو بر همه چیز تواناست.

حیات از آب: «أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» (الأنبياء، ۳۰)

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و [حیات] هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟!

توضیح: اگر دقت شود در کلیه‌ی آیات به مراحل متفاوت خلقت اشاره شده است. اصل آدم، از خاک خلق شده است، خاکی که با آب مخلوط شد و به صورت گل درآمد و در آبه‌ای نیز به گل سیاه رنگ و بدبو تصریح شده است که اصطلاحاً به آن (لجن) نیز می‌گوییم، چرا که آب وقتی می‌ماند، دچار تحولاتی می‌شود که به آن گنبدگی می‌گوییم. لذا در یک آیه به آغاز خلقت آدم اشاره دارد که از گل بوده است.

پس از حضرات آدم و حوا (علیهم السلام)، کلیه‌ی نسل بشر از نطفه به وجود آمده‌اند، یعنی همان آب منی که وارد رحم زن می‌شود و با ترکیب (اسپرم مرد و تخمک «اوول» زن)، جنین پدید می‌آید و مراحل رشد و تکامل خود را از نطفه به علقه و ... طی می‌کند، تا زمانی که قابلیت پذیرش روح را پیدا می‌کند و این روح، خلقت دیگری است، یعنی از ماده و ترکیبات مادی نمی‌باشد:

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون، ۱۴)

ترجمه: آنگاه نطفه را به صورت علقه (خون بسته - یا لخته) درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه (تکه گوشت بدون شکل معین) گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم (که سبب پیدایش شکل و اندام

می‌گردد) بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر (دمیدن روح و میدل شدن به انسان زنده) پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

***- بدیهی است که نطفه‌ی مرد یا زن، از خون پدید می‌آید و خون نیز از مواد غذایی است و مواد غذایی نیز از خاک پدید می‌آید و خاک نیز بدون آب، نباتات و سایر جانداران را پدید نمی‌آورد.**

***- در یک آیه نیز به خلقت انسان از آب تصریح نموده است که منظور آب جاری یا آشامیدنی (HO₂) نیست، بلکه همان آب منی است.**

***- در آیه‌ی دیگر به «حیات» جانداران اشاره دارد و نه به خلقت انسان که می‌فرماید حیات هر جاندار نیز از آب است. و این نیز نکته‌ای است که دست کم امروزه منکری ندارد و به همین دلیل برای یافتن جانداران در کرات و سیارات دیگر نیز ابتدا به دنبال آب می‌گردند و نه به دنبال موجودات. اگر آب یافتند، احتمال وجود موجودات زنده در گذشته یا حال را می‌دهند، اما اگر هیچ اثری از آب نبود، نتیجه می‌گیرند که «حیات» در این سیاره وجود نداشته و ندارد.**

پس چنانچه ملاحظه می‌گردد، هیچ تناقضی وجود ندارد. اگر ما بگوییم این گیاه از بذر پدیده آمده، یا بگوییم از خاک پدیده آمده یا بگوییم حیاتش از آب است و به آب بستگی دارد، هیچ منافات یا تناقضی با یکدیگر ندارند، بلکه اشاره به مراحل و زوایای متفاوت می‌باشد.

جدید (و خواندنی):

نکته‌ها - به قلم شما/ سفر به غرب - مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت / (ع) آلمان - «نقش سیاسی یک لغت»

سوال ۲۹: خلقت آسمانها و زمین در شش روز بوده (السجده، ۴) یا هشت روز (۹ تا ۱۲ فصلت) و پاسخ این تناقض چیست؟ (۲۵ مرداد ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید تثبیت گردد که تناقضی وجود دارد و سپس در مورد چرایی یا پاسخ آن بحث شود، هر چند که تناقض - اگر وجود داشته باشد - تناقض است و پاسخی ندارد.

در تحقیق و بررسی یک موضوع در قرآن کریم و یا هر موضوعی از هر منبع دیگری، دقت کنیم که گاهی ذهن دچار کلی نگری می‌شود، گاهی دچار سطحی نگری می‌گردد، گاهی عجله دارد، گاهی از پیش تصمیمش را گرفته است و به دنبال سند یا بهانه‌ای برای اثبات نظر و تصمیم خود است، گاهی ذهن تفکیک موضوع نمی‌کند و گاهی نیز ترکیب نموده و دچار خلط مبحث می‌گردد. مقوله‌ی آیام (دوره‌های) خلقت آسمانها و زمین نیز در برخی اذهان دچار همین ابتلائات شده است.

شاید بهتر باشد که قبل از ذکر آیات کریمه در این خصوص و دقت در آیاتی که مورد مناقشه‌ی ذهن قرار گرفته است، به یک مثال روشن توجه شود؛ اگر کسی بگوید: «من این ساختمان را ظرف مدت یک سال ساختم. بعد توضیح دهد که زیرسازی دو ماه طول کشید، اسکلت‌سازی نیز سه ماه طول کشید، تأسیسات دو ماهی زمان برد، نازک کاری هم دو ماه زمان برد، فضای سبز و باغچه و درختکاری نیز در شش ماه انجام شد، نقاشی و دکوراسیون هم سه ماه و ظرف یک ماه نیز آن را مبله کردم، یک روز هم وقت گذاشتم و مواد غذایی را خریدم و ...»، نباید جمع جبری نمود و معترض شد: «این که شد ۱۹ ماه و یک روز، در حالی که گفته بودی ظرف یک سال ساختم.» مگر حتماً باید هر کاری، پس از اتمام کار دیگر آغاز شود و مگر همه‌ی این موارد جزو ساخت و ساز می‌باشد؟!

حال به آیات کریمه توجه کنیم:

الف - خلقت آسمانها و زمین:

***- «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»** (یونس، ۳)

ترجمه: همانا پروردگار شما خدای یکتاست که آسمانها و زمین را در شش روز - شش دوره - بیافرید، آنگاه بر عرش - مقام فرماندهی بر جهان هستی - بر آمد. کار [جهان] را تدبیر می‌کند. هیچ میانجی و شفیع نیست مگر پس از خواست و فرمان او این است خدای، پروردگارتان پس او را بپرستید، آیا یاد نمی‌کنید و پند نمی‌گیرید؟

در سوره و آیاتی دیگری (مانند: السجده، ۴ - الاعراف، ۵۴ - الحديد، ۴ و ...) نیز به خلقت آسمانها و زمین «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» تصریح شده است.

ب - خلقت زمین:

***- «قُلْ أَنتُمْ لَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ»** (فصلت، ۹)

ترجمه: بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است!

در این آیه فقط به خلقت زمین اشاره شده که در دو دوره انجام گرفته است.

ج - قرار دادن کوهها و برکات زمین:

***- «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنَبِّئَهُنَّ»** (فصلت، ۱۰)

ترجمه: او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، درست به اندازه‌ی نیاز تقاضاکنندگان!

چنانچه ملاحظه می‌شود، در آیه‌ی فوق دیگر هیچ بحثی از «خلقت» نیست، بلکه اشاره دارد که زمین را با قرار دادن «وَجَعَلَ» کوه‌های بلند، و برکت دادن به انواع قوت «أَفْوَاتَهَا» که مواد غذایی برای موجودات زنده است، و آن هم بر اساس «قَدَّرَ» یعنی اندازه‌های معین اشاره دارد. این تحولات در زمین، طی چهار دوره تغییرات از شرایطی به شرایط دیگر انجام شده است، پس آن را بخشی از شش روز خلقت محاسبه کردن درست نیست.

د - دسته‌بندی آسمان‌ها:

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (فصلت، ۱۰)

ترجمه: پس آنها را در دو روز [یا دوره] هفت آسمان کرد و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی کرد، و آسمان نزدیکتر را به چراغ‌ها آذین کردیم و حفاظت [نمودیم]. این تدبیر آن نیرومند داناست.

اگر در آیه‌ی فوق نیز دقت شود، معلوم می‌گردد که اصلاً بحث از خلقت آسمان‌ها نیست، بلکه بحث از طبقه‌بندی آنها بر اساس «قضا» به هفت طبقه‌ی جداگانه و زینت آسمان نزدیک به زمین است، لذا نفرمود «خَلَقَ»، بلکه فرمود «فَقَضَاهُنَّ». و تصریح نمود که این دسته‌بندی در دو روز انجام شد و سپس امور هر کدام به آنها وحی شد و ...

ه - نتیجه:

ما در ترجمه‌ی عربی و آن هم با ادبیات وحی در قرآن کریم و احادیث، خطاهایی انجام می‌دهیم که بخشی از آن به خاطر ناچاری از کمبود و نقص لغات معادل است و بخشی دیگر به تبلی و زودگذری برمی‌گردد. مثلاً جاذبه، وابستگی، تعلق، محبت و ... همه را می‌گوییم «عشق» یا هر فعلی را ترجمه می‌کنیم (خدا خلق کرد) و بعد همین ترجمه‌ی تحت‌اللفظی برایمان ایجاد مشکل می‌کند، اما به هنگام تحقیق، مطالعه‌ی عمیق، تعمق و تدبر، تفسیر و ... حتی با غزلیات حافظ یا اشعار سعدی نیز نمی‌توان چنین نمود، چه رسد به آیات قرآن کریم.

در یک کلام و بیان عالمانه و حکیمانه و ادیبانه، هر لفظ و کلامی با توجه به معنا و مفهومش، جایگاه خود را دارد. «خلق - ایجاد کردن» - «جعل - قرار دادن» - «قدر - اندازه» و «قضا - حکم قطعی» هر کدام معنا و مفهوم خود را دارد. به عنوان مثال: قضا وقتی است که «قدر»، یعنی همه‌ی اندازه‌ها برای پدید شدن چیزی فراهم شده باشد، پس اگر علت تامه برای پیدایش چیزی به وجود آمد، آن چیز «معلول» نیز حتماً (قضا) به وجود می‌آید.

پس زمین را در دو روز خلق کرد، سپس تغییر و تحولاتی که در زمین ایجاد شد، اندازه‌های لازم را برای پدید آمدن چین‌خوردگی‌ها و رویش گیاهان و ... فراهم آورد و این اتفاقات در چهار دوره (برای زمین نه مجموع خلقت) رخ داد. لذا این پیدایش‌ها در زمین حتمیت «قضا» یافت.

از این رو، موضوعیتی ندارد که ایام امور مختلف در مجموع آسمان‌ها و زمین با هم جمع زده شود و همه «خلق» محسوب گردد و در نتیجه جمع جبری گرفته صورت گیرد و گفته شود: این که شد هشت روز.

سوال ۲۰: خدا بر دل و گوش را مهر می‌زند (البقره، ۷) به چه معناست؟ اگر یعنی دیگر حقیقت را نمی‌فهمند، با هادی و رحمان بودن خدا منافات ندارد؟ (فوق لیسانس ریاضی/تهران) (۳۱ مرداد ۱۳۹۲)

در ادامه‌ی این سؤال آمده است: و اگر اینگونه تعبیر کنیم که این آیه در مورد کسی است که بر اثر عمق کفرش دیگر هیچ امیدی به هدایتش نیست و نمی‌تواند به راه راست برگردد. خب در این صورت دیگر چه نیازی است که بر دل و گوشش مهر بگذارند و ظاهراً این کاری بیهوده است چون در هر صورت آن شخص به راه راست برنمی‌گردد. مگر خدا کار بیهوده می‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن آیه‌ی مذکور به شرح ذیل است:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (البقره، ۷)

ترجمه: خداوند بر دل‌های آنان مهر نهاد، و بر شنوایی ایشان و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی بزرگ است.

مشکل ذهنی ما این است که در صورت‌سازی (تصور) افعال الهی، ظاهری‌ترین صورت‌های افعالی خود را متصور می‌گردیم و چگونگی فعل خدا را با آن قیاس یا تطبیق می‌دهیم، در حالی که ما خودمان نیز صورت‌های معنوی بسیاری در ذهن داریم که در فهم آنها صورت مادی متصور نمی‌سازیم؛ هر چند که ممکن است مثال مادی بیاوریم تا مفهوم بهتر درک شود.

به عنوان مثال وقتی می‌خوانیم که «خداوند بر دل‌های آنان، و بر شنوایی ایشان مُهر نهاد»، گمان می‌کنیم چیزی شبیه مُهر، لاک و مُهر، مُهر و موم و ... در دست خداوند است که زمانی بر دل یا گوش برخی فرود می‌آورد و مُهر می‌زند. در صورتی که اصلاً چنین نیست، بلکه این بیان، تبیین قوانین، نظم و حکمت خلقت و تأثیر و تأثرهای اعتقادات و رفتارها بر روح، روان و جسم آدمی است.

باید دقت شود که گاه ما آیه یا حدیثی را می‌خوانیم و یک مفهوم کلی از ظاهر آن استنباط می‌کنیم که البته درست هم هست، اما وقتی قرار باشد کار به تعمق، تفکر، تعقل و بررسی برسد و موضوع را به چون و چرا بگذاریم، آن وقت مسئله فرق دارد و باید روی کلمه به کلمه تأمل نماییم، چنانچه برای هر متن دیگری به غیر از قرآن کریم نیز چنین است، به ویژه اگر حکیمانه، عالمانه و ادیبانه باشد. به عنوان مثال اگر حکیم و عارفی بخواهد در دو بیت ذیل از حافظ^(۵)، تأمل و تعمق کند و سپس به تفسیر آن اقدام کند، چندین کتاب مطلب حکیمانه و عارفانه می‌شود:

در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند

عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند، ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

الف - در آیه‌ی فوق دقت شود که خداوند متعال «مُهر زدن بر دل‌ها» را به خودش نسبت داده است، اما پرده انداختن روی چشم و گوش را به خود کفار نسبت داده است و در این امر حکمت‌های قابل تأمل بسیاری وجود دارد.

ب - کفر نیز انواع و اقسام دارد و هر نوعش نیز مانند ایمان شدت و ضعف مرتبه دارد و هر مرتبه نیز آثار خودش را می‌گذارد. زبیری می‌گوید از امام صادق^(علیه‌السلام) پرسیدم: «وجه کفر را که در کتاب خدا آمده برایم بیان بفرما؟ ایشان فرمودند: کفر در کتاب خدا بر پنج قسم است، اول کفر جحد، و جحد هم خود، دو جور است، سوم کفر به ترک دستورات الهی، چهارم کفر برائت، پنجم کفران نعمت.» (اصول کافی ج ۲ ص ۳۸۹ ح ۱)

امام (علیه السلام) در این بحث، در مورد دو نوع متفاوت «کفر جحود»، تفاوت قائل می‌شوند بین کافری که اساساً الوهیت و ربوبیت را قبول ندارد (دهریون، مادیون یا به قول امروز ماتریالیست‌ها)، با کافری که حقایق برایش روشن شده، اما از روی عناد و لجاجت کفر می‌ورزد.

ج - معنای ختم نیز «پایان دادن» است، منتهی چون در زبان فارسی، پایان مطلب و نوشتار با مهر کردن معلوم می‌شود، آن را به «مهر کردن» تعبیر و ترجمه کردند. ولی ما نیز در اصطلاح می‌گوییم: «یک کلام، ختم کلام» و این یعنی «پایان کلام» و مهری هم در کار نیست.

د - با توجه به مفاد فوق، معلوم می‌شود که «قلب»، یا به تعبیری دیگر «صحیفه‌ی جان آدمی»، تا به پایان کارش نرسیده باشد، مهر نمی‌شود، یعنی به امکان ایجاد تغییر و تحولات در آن پایان داده نمی‌شود.

بدیهی است، همان گونه جسم بالفعل حالاتی دارد و نیز قوا و استعدادهایی برای رشد یا فرسودگی و تباهی دارد، جان (قلب) نیز وضعیت موجودی دارد و بالقوه دارای استعداد تغییر و تحول است، و همان‌گونه که برای قوه‌ها، امکانات و استعدادها تغییر و تحولات جسمی ختم و پایانی وجود دارد، برای قوه و امکان تحولات قلبی نیز پایانی وجود دارد، مگر آن که متوجه به «باقی» باشد و بدین سبب خودش نیز «باقی» بماند. چنانچه فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

ه - پس کافر با اختیار و اراده و با دست خود، روی چشم و گوش خودش پرده می‌اندازد و امکان دیدن و شنیدن حقایق عالم هستی که همه تجلی و معرفت «اول و آخر - هو الله» است را می‌بندد، این درست مثل این است که راه تنفس را بر ریه ببندند، لذا این پرده انداختن آثار سوپی برای تداوم بقا و حیات قلب (جان انسان که فهم می‌کند) دارد که در نهایت به پایان یافتن قوه‌ها و استعدادها معرفتی و تحولی‌اش می‌انجامد، و این خداست که همه‌ی پایان‌ها و اجل‌ها دست اوست، لذا فرمود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ».

پس همان‌طور که تا مرگ جسم انسان نرسیده و انسان محترض نشده و مرگ را با چشم ندیده، امکان توبه و بازگشت وجود دارد، تا مرگ قلب و جان فهم نیز نرسیده، امکان توبه و بازگشت و فهمیدن، شناختن و ایمان آوردن وجود دارد.